



پاسخ به شبہاتی

پیرامون

معجزه پیامبران

زیر نظر:

فقیہ عالیقدر

حضرت آیت اللہ العظمی منتظری

(رضوان اللہ تعالیٰ علیہ)

پاسخ به شبهاتی پیرامون

معجزه پیامبران

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

ناشر: دفتر معظم‌له

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: پائیز ۱۳۸۹

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، میدان مصلى، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۸
تلفن: ۱۴-۳۷۷۴۰۱۱ * فاکس: ۳۷۷۴۰۱۵ (۰۲۵) * موبایل: ۰۹۱۲۲۵۲۵۰۵۰

www.Amontazeri.com

﴿ فهرست مطالب ﴾

مقدمه	۷
معجزهٔ پیامبران	۹
معجزه و بن بست معرفتی در تشخیص مصادیق	۱۱
خدشه در ادلهٔ تصدیق مدعی نبوت	۱۲
پاسخ	۱۳
تمام بودن ادلهٔ ثبوت نبوت	۱۴
رابطهٔ صداقت فرد و تصدیق ادعای او	۱۴
اشکال ارزش علمی یقین به صداقت مدعی نبوت و پاسخ آن ...	۱۶
رابطهٔ توهم نبوت و تصدیق مدعی آن	۱۷
عدم اعتنای عقلا به توهمات	۱۷
فطری بودن محتوای رسالت، دلیل روشن بر متوهم نبودن آن ..	۱۸
ماندگار نبودن مطالب توهمی	۲۰
شبهه در ماهیت معجزه و اصل تحقق آن	۲۰
چند دلیل بر بطلان ادعای نویسنده	۲۳
نتیجه گیری	۲۹
اشکال در الهی بودن معجزه و پاسخ به آن	۳۱
نیاز نداشتن اثبات معجزه به استقراء تام نسبت به عدم معارض ..	۳۳
تشکیک در معجزات پیامبران گذشته از منظری دیگر	۳۷
پاسخ	۳۷

- ۳۹ تشکیک در معجزه حضرت موسی علیه السلام
- ۴۰ پاسخ: عدم اعتنای عقلا به احتمالات بی دلیل
- ۴۵ تشکیک در اثبات نبوت پیامبر با معجزه و دلالت آن بر صدق مدعی او
- ۴۶ پاسخ: حکیم بودن خداوند
- ۴۹ ادعای قیاس خداوند به انسان برای اثبات صفات کمالی او
- ۵۰ پاسخ
- ۵۳ عدم توقف صدق مدعی نبوت بر ایمان افراد
- ۵۴ پاسخ
- ۵۶ تأیید مدعی نبوت توسط خداوند با اعطای معجزه به او
- ۶۰ زمینه عقلی صدور معجزه
- ۶۲ پاسخ به شبهه فریب مردم توسط مدعیان دروغین
- ۶۳ دو مغالطه نویسنده
- ۶۷ منتسب بودن کار خارق العاده به اراده الهی
- ۶۸ نقش دلیل حکمت و عدالت خداوند در اثبات مدعا
- ۷۰ تأثیر کارهای شگفت انگیز در نوع مردم
- ۷۱ آیا همه انسانها می توانند مخاطب مستقیم خداوند باشند؟

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

در سائهای اخیر سؤالات و شبهات متعددی پیرامون مسائل دینی از راههای گوناگون از جمله ایمیل به دست حضرت آیت الله العظمی منتظری قدس سره می رسید. از این رو به دستور ایشان بخش پاسخگویی به شبهات و سؤالات دینی در دفتر آن مرحوم و زیر نظر ایشان به پاسخگویی به این اشکالات اقدام نمود. حاصل این تلاشها ابتدا پاسخ به شبهه ای پیرامون «مبانی نظری نبوت» بود که در زمان حیات معظم له منتشر گردید. اکنون شبهه دیگری در مورد نبوت که زیر نظر ایشان پاسخ داده شده، آماده انتشار است. این شبهه به اثبات نبوت پیامبران از طریق معجزات آنان مربوط است که در دو محور اساسی مطرح شده است: یکی در رابطه با اصل امکان وقوع معجزه و بن بست معرفتی در تشخیص مصادیق آن، و دیگری در رابطه با دلالت آن بر صدق مدعی نبوت و اثبات نبوت او؛ البته این دو اشکال اساسی در سخنان اشکال کننده بدون نظم و ترتیب ذکر شده است.

نوشته حاضر مشتمل بر پاسخ به دو شبهه مذکور است. نویسنده شبهات، آنها را به دنبال نقدی در مورد «مبانی نظری نبوت» مطرح کرده، که البته چنان که اشاره شد پاسخ آن قبل از این، زیر نظر معظم له تدوین و منتشر شده است. در این نوشته نیز نقد نویسنده عیناً نقل و سپس پاسخ داده شود.

امید است خداوند مَنان توفیق دهد تا بتوانیم پاسخ به سایر شبهات و تشکیک‌هایی را که نسبت به اصل دین و قرآن و یا مذهب شده است در آینده‌ای نزدیک منتشر کنیم. واللّٰه ولیّ التوفیق.

مهرماه ۱۳۸۹ - ذی القعدة ۱۴۳۱

بخش پاسخگویی به مسائل دینی

دفتر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری (قدس سرّه)

معجزه پیامبران

کاری که توسط شخصی به طور خارق عادت یعنی بر خلاف روش مرسوم علل و اسباب عادی خود و از طریق دیگری انجام شود، چنانچه همراه با ادعای نبوت و همآورد خواهی وی باشد «معجزه» نام دارد؛ و اگر همراه با ادعای نبوت نباشد «کرامت» نامیده می‌شود. معجزه و کرامت در این جهت مشترکند که در هر دو باید شخص آورنده آن دارای قدرتی ماوراء اسباب و علل مادی بوده تا هرگز در انجام کار مورد نظر و مقصود خود مغلوب نگردد؛ و آن نیرویی است که مستقیم با قدرت نامتناهی خداوند و مبادی عالیة نظام هستی در ارتباط است. و از این جهت معجزه و کرامت هیچ‌گاه مغلوب سحر و مانند آن که به طور مستقیم به قدرت فائقة حق تعالی متکی نیست، نخواهند شد.

دانشمندان ادیان در کتب کلامی خود، راه به اثبات رسیدن نبوت پیامبران را منحصر به معجزه می‌دانند. کسی که مدعی نبوت است در حقیقت مدعی ارتباط با خداوند است و این ادعا برای عامه مردم اگر همراه با امری بوده که به تشخیص کارشناسان مربوطه بر خلاف جریان

عادی علل مادی باشد، قهراً احاطه وی بر آن علل و اشراف او بر فراز عالم مادی و اتصالش به ماوراء طبیعت و طبعاً صدق ادعای نبوتش را ثابت می‌کند.

از این جهت آوردن معجزه برای مدعی نبوت ضرورت دارد؛ ولی برخی از جمله نویسندۀ مورد نظر، ثبوت نبوت از راه معجزه و دلالت آن را بر صدق مدعی نبوت، مورد تشکیک قرار داده است. در این نوشته، شیوه پاسخ به شبهات نویسندۀ به این شکل است که در ابتدا کلام وی به مقداری که در تفهیم مراد او ضرورت دارد نقل، و سپس پاسخ آن آورده می‌شود.

معجزه و بن بست معرفتی در تشخیص مصادیق

نویسنده ابتدا به تشکیک در ادله متکلمین برای ضرورت نبوت پرداخته، سپس ذیل عنوان «معجزه و بن بست معرفتی در تشخیص مصادیق آن» ایرادی را که مربوط به ثبوت نبوت از راه معجزه و دلالت آن بر صدق مدعی نبوت است مطرح کرده و در ضمن به تحلیل معنای معجزه و تشخیص مصادیق آن و ذکر دیگر شبهات هم سو پرداخته است. جا داشت او نظم منطقی و طبیعی بحث را رعایت کرده و در آغاز به بیان چیستی معجزه و نقدهایی که در آن باره دارد پرداخته و آنگاه به بحث پیرامون هستی خارجی آن و تشکیکهایی که در آن زمینه دارد و سپس به تبیین احکام آن و شبهات متناسب با آن می پرداخت. ولی به هر علت و دلیل، چینش مزبور مراعات نگردیده است و ما هم برای اینکه در مقام نقد و نظر بافت سخنان او در هم نریزد، به موازات وی همان سیری را که در طرح دعاوی و شکوک و نقوض خود اعمال داشته تا توانسته ایم رعایت نموده ایم. و اینک جملات او نقل و به دنبال آن مورد بررسی و نظر قرار می گیرد.

خدشه در ادله تصدیق مدعی نبوت

طراح شبهات می گوید:

«دیدیم که ادله ضرورت نبوت^(۱) نمی توانند لزوم ارسال رسل را به نحوی عقلی و پیشینی اثبات کنند؛ اما آیا این بدان معناست که خداوند در طول تاریخ هرگز پیامبرانی به سوی بشر نفرستاده است و همه مدعیان نبوت دروغ گو و [...] بوده اند؟ در یک نظر ابتدایی پاسخ این پرسشها منفی است. گویی می توان فرض کرد که خداوند نه به دلیل ضرورت و نه به این دلیل که بر او واجب بوده، بلکه به هر دلیل دیگری - که ممکن است به عقل بشر نرسد - پیامبرانی را مبعوث کرده است.»

او سپس ادامه می دهد:

«اما چگونه می توان پیامبران راستین را از مدعیان دروغین باز شناخت؟ مدعی نبوت ادعا می کند که از طرف خدا مأموریت یافته است تا ما انسانها را به راهی خاص هدایت کند که سعادت حقیقی دنیا و آخرت جز با پیمودن آن راه میسر نمی شود... حال چگونه می توانیم یقین حاصل کنیم که او واقعاً راست می گوید؟ در خوش بینانه ترین حالت، فرض می کنیم که با فردی که ادعای نبوت می کند، عمری نشست و برخاست داشته و از نزدیک با او آشنا بوده ایم و دیده ایم که زندگی پاک و

۱- ادله ضرورت نبوت و پاسخ به شبهات نویسنده پیرامون آن، در کتابچه «مبانی نظری نبوت» به تفصیل بیان شده است.

سالمی داشته و امانت داری او زیانزد عام و خاص است، اما آیا با همه این فرض‌ها - که البته هیچکدام نیز یقینی و قابل اثبات نیستند - می‌توان به قطع و یقین گفت که او در ادعای خود - مبنی بر پیامبری - صادق است؟ پاسخ مسلماً منفی است. اینها هرچند ممکن است احتمال صدق او را بالا ببرند اما به دو دلیل هرگز نمی‌توانند مدعای او را با قطع و یقین اثبات کنند: دلیل اول آنکه به لحاظ عقلی و منطقی نمی‌توان از گزاره: «زید تاکنون دروغ نگفته و مردم را فریب نداده...» نتیجه گرفت که: «اکنون نیز چنین است و تا آخر عمر نیز چنین خواهد بود.» انگیزه‌ها و عوامل مختلفی ممکن است شخص راستگو و درستکار را به فکر دروغ گفتن و فریب مردم بیندازد....

دلیل دوم اینکه ممکن است مدعی نبوت قصد دروغ گفتن ندارد، ولی به خاطر زمینه‌های فکری و روحی دچار توهم شده باشد [...] یا به خطا گمان کند که به او وحی شده است. این واقعیت در علوم روان‌شناسی و روان‌پزشکی به اثبات رسیده است و امروزه جزو بدیهیات محسوب می‌شود [...] اینجا است که متفکران اسلامی، «معجزه» را به عنوان مهم‌ترین و محکم‌ترین نشانه نبوت معرفی می‌کنند [...] به نظر اینان معجزه از سوی مدعی نبوت می‌تواند به نحوی برهانی دلالت قطعی و یقینی بر صدق ادعای او داشته باشد...»

پاسخ:

قبل از اینکه شبهه مذکور نویسنده نقد شود، مناسب است مقدمه‌ای

که او برای ورود به اصل شبهات آورده است مورد بررسی قرار گیرد. در این مقدمه چند امر قابل نقد جدی می باشد:

تمام بودن ادله ثبوت نبوت

۱- آنجا که نویسنده مدعی شد: «ادله ضرورت نبوت نمی توانند لزوم ارسال رسل را به نحوی عقلی و پیشینی اثبات کنند.»
 بطلان این ادعا مشروحاً در بحث ضرورت نبوت ثابت شد و روشن گشت که با ادله عقلی و پیشینی یعنی دلیل حکمت و قاعده لطف می توان ضرورت نبوت را ثابت نمود و شبهات نویسنده مبنی بر عدم استفاده ضرورت نبوت از دو راه مذکور وارد نیست.

رابطه صداقت فرد و تصدیق ادعای او

۲- آنجا که نویسنده گفت: «دلیل اول آنکه به لحاظ عقلی و منطقی نمی توان از گزاره: «زید تاکنون دروغ نگفته و مردم را فریب نداده...» نتیجه گرفت که: «اکنون نیز چنین است و تا آخر عمر نیز چنین خواهد بود...».

بطلان این دلیل با مراجعه مختصری به تعامل نویسنده در زندگی شخصی و اجتماعی خود با افراد و در مسائل گوناگون روشن می شود. از او سؤال می شود: آیا او تاکنون در هیچ امری به کسی با توجه به سوابق

او از نظر امانت و صداقت و جهات دیگر اعتماد نکرده و اطمینان به صداقت و راستگویی او پیدا نکرده است؟ اگر جواب منفی بدهد و بگوید: تاکنون در زندگی خود به هیچ‌کس در هیچ امری اعتماد و اطمینان نداشته‌ام، قطعاً خلاف واقع است و سفسطه می‌کند. آیا می‌توان باور کرد که او تاکنون با شک و تردید به همه افراد نگاه کرده و همه امور خود را بدون اطمینان معمولی و علم عادی انجام داده است؟ انسان بالفطرة چنین است که به دنبال یقین و اطمینان می‌گردد و هرگز در حال شک و تردید، زندگی نمی‌کند.

و اگر جواب مثبت بدهد، به او می‌گوییم: «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد». یعنی حکم امور شبیه به هم در صحت و فساد و جواز و عدم جواز یکی است. همان‌گونه که او می‌تواند از شواهد و قرائن و معاشرت و تحقیق و مشورت، به صداقت و امانت کسی اطمینان و یقین پیدا کند، افرادی که با مدّعی نبوت روبرو می‌شوند هم می‌توانند با تحقیق از سوابق و دقت در زوایای کارها و روابط این شخص یقین به صداقت و راستگویی او پیدا کنند. و این خود راه و دلیلی عقلی و منطقی است که مردم با استفاده از آن در امور مهم خودشان به اطمینان و یقین می‌رسند و آن را مبنای تصمیم و عمل خود قرار می‌دهند. در امر مدّعی نبوت نیز می‌توانند از این راه به صداقت او اطمینان پیدا کنند.

اشکال ارزش علمی یقین به صداقت مدعی نبوت و پاسخ آن

ممکن است در نقد پاسخ مذکور گفته شود: مدعی نبوت هرچند هم در طول عمر خود صادق بوده باشد، اما دلیلی بر صداقت او در ادعای نبوت نیست؛ و حصول اطمینان برای شخص عامی کاشف از صدق مدعی نبوت نمی‌باشد، چون پیدایش اطمینان بلکه قطع به امری دلیل بر ثبوت آن امر نیست، مگر برای شخص مطمئن و قاطع؛ و این از بحث خارج است، زیرا بحث در معرفت درجه دوم و نظری معرفت‌شناسانه است، یعنی سخن در اعتبار این چنین یقینی است و این‌که چه مقدار ارزش علمی دارد و کشف از حقیقت می‌نماید. در حقیقت بحث در کبری است نه صغری.

در پاسخ این اشکال گفته می‌شود:

اولاً: ظاهر کلام اشکال کننده، شبهه در پیدایش نفس یقین است نه اعتبار علمی آن؛ چون به دنبال آن می‌گوید: «انگیزه‌ها و عوامل مختلفی ممکن است شخص راستگو و درستکار را به فکر دروغ گفتن و فریب مردم بیندازد». بنابراین پاسخ او همان است که گفته شد.

وثانیاً: اگر مقصود اشکال کننده، شبهه در اعتبار علمی و منطقی اطمینان به صحت ادعای مدعی نبوت در ادعای نبوت خود است، در پاسخ او گفته می‌شود: دلیل بر صدق کنونی مدعی نبوت در ادعای نبوت

خود و اعتبار یقین و اطمینان به آن، معجزه اوست نه اطمینان بر پیشینه و صداقت او در گذشته. و در بحث آینده ثابت می‌شود که انجام معجزه جز به دست کسی که مرتبط با خداوند و مأذون از طرف او باشد امکان ندارد.

رابطه توهّم نبوّت و تصدیق مدّعی آن

۳- نویسنده در دلیل دوّم خود مبنی بر عدم اعتماد به سوابق مدّعی نبوّت گفت:

«ممکن است قصد دروغ گفتن ندارد، ولی به خاطر زمینه‌های فکری و روحی ممکن است دچار توهّم شده باشد، یا به‌خطا گمان‌کننده به او وحی شده است» و سپس گفت: «این واقعیت در علوم روان‌شناسی و روان‌پزشکی به اثبات رسیده و امروزه جزو بدیهیات محسوب می‌شود...»

عدم اعتنای عقلا به توهمات

در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً: همین احتمالات در سایر اموری که مردم به کارشناسان مورد اعتمادشان مراجعه می‌کنند، وجود دارد؛ زیرا ممکن است یک کارشناس صادق و امین خطا کند، یا گرفتار اوهام و خیالات شده باشد. اگر نویسنده، امکان تحصیل یقین و عدم احتمال خطا و توهّم را در سایر امور مهمه مردم قبول کند، باید در این امر نیز قبول کند. مردم در تمام

امور مهم که به کارشناسان مراجعه می‌کنند، در ابتدا دچار چنین احتمالاتی هستند، اما، به‌خصوص در اموری که نیاز به اجتهاد و اعمال نظر کارشناسان دارد، پس از تحقیق و مشورت و تفکر و تدبیر در روحيات شخص، تا به اطمینان نرسند نظر او را در هیچ امری قبول نمی‌کنند. مدّعی نبوت نیز از این قانون کلی مورد قبول عقلاء مستثنی نمی‌باشد. یادآوری می‌شود: نظیر اشکال و پاسخ مذکور در امر دوّم، در این امر نیز جریان دارد، با این توضیح که مدّعی نبوت برای صدق ادعای خود باید معجزه‌ای داشته باشد. و بر اساس نظر مشهور متکلمین به مقتضای دلیل حکمت خداوند به کسی که در معرض خطا یا دروغ و یا توهم و اختلال روحی و فکری باشد، هرگز قدرت انجام کار خارق العاده و معجزه نخواهد داد. و بنابر نظر اهل تحقیق، اصولاً معجزه که نوعی تصرف عقلانی و بدون ابزار مادی و بدنی شخص می‌باشد، از کسی که گرفتار وساوس نفس و تخیلات و اختلال فکری و روحی و یا در معرض گناه باشد، امکان ندارد محقق شود.

فطری بودن محتوای رسالت، دلیل روشن بر متوهم نبودن آن

ثانیاً: مطالبی که پیامبران برای مردم بیان می‌کنند غالباً به گونه‌ای هستند که مردم با رجوع به وجدان و عقل و اندک تأمل و دقت، با فطرت پاک خود حقیقت آنها را درک می‌کنند؛ مانند پرهیز از پرستش بت‌ها و

مراعات حق و عدالت و دوری از فحشا و فساد و نظایر اینها، که با تذکر و توجه دادن پیامبران، مردم متوجه آنها می‌شوند.^(۱)

درحقیقت، مطالب پیامبران از مقوله مطالب پیچیده فلسفی و علمی نیست که مردم عادی متوجه آنها نشوند و کسی بتواند با ارائه آنها به دروغ خود را پیامبر معرفی کند و مردم را بفریبد. به عبارت دیگر همان‌طور که در جای خود اثبات شده است، میزان در صحت کشف - که وحی یکی از مصادیق کامل آن است - یکی برهان عقلی متکی بر مقدمات یقینی پذیرفته شده در نظر عقل است؛ و دیگری کشف برتر و کامل‌تر است که توسط وحی محقق می‌شود. و از این رو آنچه را مدعی نبوت به عنوان کشفیات وحی‌های الهی ابراز می‌دارد، نباید مخالف با برهان یا کشف اتم و دین برتر باشد. و نیز از همین رو ممکن است گفته شود: پیامبر راستین خدا به رسالتش شناخته می‌شود.^(۲)

یعنی صدق مدعی پیامبری از طریق محتوای رسالت او و با ابزار شناختی که قبل از شرع در اختیار بشر قرار داده شده است، شناخته می‌شود؛ و آن ابزار عبارت است از همان بدیهیات عقل نظری و عملی، یعنی دریافتهای وجدانی عقل و یا کشف و الهام ناشی از ریاضتهای

۱- این گونه امور به تعبیر حضرت امیر علیه السلام در (نهج البلاغه، خطبه یکم) از دفائن عقول و نفوس مردم است: «و یشيروا لهم دفائن العقول».

۲- در حدیث آمده است: «اعرفوا الله بالله والرسول بالرسالة» (توحید صدوق، باب ۴۱، ج ۳۱).

عملی است. و سرّ این که در آیات بسیاری از قرآن کریم امر به تدبّر و تعقل شده است، همین معنا می باشد.

ماندگار نبودن مطالب توهمی

ثالثاً: کسی که گرفتار توهم باشد و خیال کند به او وحی می شود، این حالت به زودی در ادعاهای دیگر او، خود را نشان می دهد و مردم او را می شناسند؛ زیرا چنین کسی مطالب منطقی و ارزشمند نمی گوید، بلکه مطالبی به هم می بافتد که هر صاحب عقلی توهم آلود بودن آنها را می فهمد.

بنابراین بطلان دلیل دوّم نویسنده مبنی بر عدم اعتماد به سوابق مدّعی نبوّت به خوبی روشن شد.

سپس نویسنده به تشکیک در معجزه پرداخته و دو محور را مورد شبهه قرار می دهد:

محور اوّل: شبهه در ماهیت معجزه و به دنبال آن در اصل تحقّق آن.

محور دوّم: شبهه در دلالت معجزه بر صدق نبیّ و نبوّت او.

شبهه در ماهیت معجزه و اصل تحقّق آن

در رابطه با محور اوّل، یعنی تعریف معجزه به نقل از متفکرین

اسلامی چنین می گوید:

«معجزه امری است خارق العاده که از جانب خداوند و به دست پیامبر صورت می‌پذیرد، در حالی که با ادعای پیامبری و تحدی [هماورد طلبی] همراه است و با مدعای پیامبر مطابقت دارد و قابل تعلیم و تعلم نیست و دیگران از انجام آن ناتوانند.»

نویسنده می‌گوید:

«مطابق این تعریف، معجزه سه خصوصیت اصلی دارد: اول اینکه خارق العاده و برخلاف جریان طبیعی حوادث در جهان است. دوم اینکه مدعی نبوت فقط با اتکا به قدرت و اذن الهی و بدون اینکه در این مورد از کسی آموزش دیده یا تمرین و ممارستی داشته باشد، موفق به انجام آن عمل می‌شود. و سوم اینکه معارض ندارد، یعنی هیچ کس نمی‌تواند مثل (و یا برتر از) آن را بیاورد.»

سپس نویسنده در مقام ایراد شبهه بر معجزه می‌گوید:

«سؤال این است که با توجه به تعریف فوق چگونه می‌توان معجزه بودن یک فعل شگفت‌انگیز خاص (مانند تبدیل عصا به اژدها) را اثبات کرد؟ فرض کنید شما در زمان حضرت موسی زندگی می‌کنید و با ادعای او مبنی بر نبوت او مواجه می‌شوید و با طلب معجزه از او، در مقابل چشمان شما عصا اژدها می‌شود، از کجا با قاطعیت (و به نحو برهانی) می‌فهمید که کار او واقعاً مصداق معجزه است؟ و چگونه بر شما ثابت می‌شود که: الف - خرق عادت و برخلاف جریان علل و

حوادث طبیعی است؛ ب- قابل تعلیم و تعلم نیست؛ ج- معارض ندارد (هیچ کس نمی تواند مثل آن را انجام دهد)؟»

نویسنده سه ویژگی فوق را مورد تردید قرار می دهد و در رابطه با ویژگی اول دو مطلب را ادعا می کند و می گوید:

«اما شما چگونه می توانید به وجود این خصوصیت در فعل مورد نظری بپردازید؟ در اینجا دو مشکل حل ناشدنی وجود دارد: اول اینکه شما هیچگاه نمی توانید به همه قوانین و اسرار طبیعت علم پیدا کنید تا پس از آن قضاوت کنید که فلان کار شگفت انگیز در چارچوب قوانین طبیعت می گنجد یا نه؟

دوم: اینکه اصولاً دانش بشر نسبت به طبیعت، دانش تجربی و استقرائی و لذا غیر قطعی و غیر یقینی است. بنابراین وقتی با پدیده ای مواجه می شویم که با شناخت ما از طبیعت و قوانین آن ناسازگار است، با این شک و تردید مواجه می شویم که شاید آنچه ما پیش از این به عنوان قانون طبیعت می دانستیم، واقعاً قانون طبیعت نبوده است.

از اینها گذشته، ما هنوز نسبت به بسیاری از استعدادها و توانایی های شگفت انگیز و اسرارآمیز انسان جاهلیم و لذا ممکن است در مواجهه با بسیاری از اعمال شگفت انگیز برخی انسانها به تبیین ماورائی روی آوریم.»

چند دلیل بر بطلان ادعای نویسنده

در پاسخ این قسمت از شبهه گفته می شود:

اولاً: مگر معجزه چیست؟ معجزه امری است که مردم (اعم از عامی و عالم) از توجیه آن به طور عادی و نیز انجام آن عاجز باشند. و خرق عادت نیز همین است.

ثانیاً: معجزه اصولاً برای تحکیم یقین و یا یقین پیدا کردن عامه مردم برای ایمان آوردن آنان به صداقت مدعی رسالت است، و یقین و ایمان عامه مردم نیازی به یقین برهانی ندارد. مردم در تمام امور خود در صدد کسب برهان نمی باشند، زیرا کسب برهان موقوف به مقدمات علمی است که از دسترس مردم عادی دور است؛ و لذا به همان یقین و علم عادی خود اکتفا می کنند. و علم عادی مردم معمولاً از طریق مراجعه به کارشناس در هر امری پیدا می شود به نحوی که به احتمال خلاف آن اعتنا نمی کنند. در مورد اژدها شدن عصا، وقتی ساحران متبحر آن زمان - که قطعاً کارشناسان قوی در فن سحر بودند - از روی یقین تصدیق کردند که اژدها شدن عصا نمی تواند معلول علل عادی یا نوعی سحر باشد طبعاً مردم عادی به طریق اولی به غیر عادی بودن و سحر نبودن آن اطمینان می کردند و به نبوت حضرت موسی علیه السلام ایمان می آورند. در این جریان از طرفی کارشناسان سحر - که فرعون از اطراف و اکناف

جمعشان کرده بود. پیش خود نگفتند: ممکن است اژدها شدن عصا علت عادی داشته باشد و یا روزی فرا رسد که بشر به علت عادی آن دسترسی پیدا کند، بلکه همان اطلاعات آنان از فن سحر و جادو کافی بود برای یقین آنها به غیر عادی بودن کار حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و این که چنین کاری از راههای بشری امکان ندارد.

و از طرف دیگر، مردم نیز با اتکاء و اعتماد به تصدیق کارشناسان به غیر عادی بودن آن یقین پیدا کردند و ایمان آوردند.

ثالثاً: می توان گفت یقین مردم عادی نیز ناشی از برهان است، زیرا - چنانکه گفته شده - برهان قیاسی است که مقدمات آن یقینی باشد. ^(۱) و مقدمات یقینی شش قسم است که یک قسم آن مشاهدات می باشد ^(۲) بنابراین مردم به طور ارتکازی در بسیاری از موارد (یا حداقل در امور مهم زندگیشان) به یقین برهانی می رسند. مثلاً در قضیه مار شدن عصا می گویند: این عصا را دیدیم که مار شد (این مقدمه یقینی است، چون مشاهد است)؛ و هیچ عصایی به طور عادی مار نمی شود (چون ندیده و نشنیده ایم و برخلاف نظام علمی شناخته شده است)؛ پس این عصا به طور عادی مار نشده است. سپس این نتیجه یقینی را در قیاس دیگری می گذارند و می گویند: این عصا به طور عادی مار نشده است و هر

۱- محمد رضا مظفر، المنطق، ص ۳۱۳.

۲- همان، ص ۲۸۲ و ۲۸۴.

پدیده‌ای که این گونه باشد معجزه است، پس مار شدن عصا معجزه است. همه اینها به طور ارتکازی است و به سرعت در ذهن انجام می‌شود. با این که چه بسا آن کسی که به این نتیجه می‌رسد نه سواد دارد و نه منطق خوانده است. البته این پرسش باقی می‌ماند که خارق عاداتی از این دست به چه دلیل به خداوند نسبت داده می‌شود؟ که این نیز پاسخ روشن است، زیرا وقتی علل عادی از انجام این گونه امور عاجز باشند، قهراً باید قدرتی غیرعادی ماورای علل عادی علت این گونه امور باشد چون حدوث هر حادثی بدون علت، محال است.

و رابعاً: همان گونه که اشاره شد مراد و هدف از معجزه چیزی جز پیدایش گونه‌ای از علم به غیر عادی بودن آن نیست تا در پی آن، مردم عادی یا متخصصین فن در زمان رخداد معجزه با پدید آمدن چنین علمی به مدّعی نبوت روی آورند و به رسالت او توجه کنند و در آن تعمق نمایند که آن رسالت آیا مقبول عقل و فطرت است یا نه؛ پس درحقیقت برای ثابت گردیدن صحت ادعای نبوت دو مرحله لازم است:

۱- جذب و کشاندن مردم به سوی مدّعی نبوت و توجه دادن آنها به او؛ و این مرحله جنبه اعدادی و آماده‌سازی دارد و لذا مهم نیست که علم حاصل از معجزه چه مقدار کشف از حقیقت می‌کند، چون در این مرحله اساساً نظری به کشف حقیقت نیست. این مرحله در واقع همان

معجزه فعلی است، که حتی قرآن هم از بعد فصاحت و بلاغت، معجزه فعلی است گرچه از نظر مفاد خود معجزه قولی یعنی محتوایی است.

۲- مرحله دوم که پس از مرحله نخست حاصل می شود تمرکز عقول به مفاد رسالت رسول است که در این مرحله که همان معجزه قولی می باشد، رسول با معارف بلند توحیدی دفائن عقول و فطرت های خفته انسانها را بیدار نموده و آنچه از معارف که با عقل و فطرت آنان اصطکاک نداشته و همسان است به آنها القاء می نماید. و شاید بدین جهت بود که ساحران در زمان فرعون که از خواص متوسط بودند پس از القای عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَام و بلعیدن سحرها گفتند: ﴿إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴾ یعنی ما به سوی پروردگارمان برگشتیم و نگفتند: «أَنَا إِلَى رَبِّ مُوسَى مُنْقَلِبُونَ» اگر به صرف بلعیدن سحرها توسط عصای ایمان می آوردند باید «الی رب موسی» می گفتند، ولی این بلعیدن زمینه ای بود تا به رسالت موسی عَلَيْهِ السَّلَام که با فطرت آنان سازگار بود ایمان بیاورند، لذا «الی ربِّنَا» گفتند. البته ممکن است برای توده مردم در همان مرحله اول علم به حقانیت رسالت مدعی پیدا شود و نبوت او اثبات گردد و آنها هم در همان مقدار معذورند و مأجور، ولی باید بین معذور بودن و کشف از حقیقت که مورد بحث است تفکیک شود.

وخامساً: بر فرض این که روزگاری رشد علمی بشر به جایی برسد که بتواند همان کار معجزه را انجام دهد و مثلاً از چوب یا سنگ و مانند

آن مار و اژدها درست کند، باز نقص و اشکالی بر معجزه بودن کار حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام وارد نمی‌شود؛ زیرا آن حضرت مدّعی آن بود که کارش معلول علل عادی بشری نیست، بلکه معلول اراده‌ای الهی و قدرت مافوق قدرت بشری است، و بدیهی است که چنین کاری از عهده غیر پیامبر و شخص مرتبط با خداوند هرگز بر نمی‌آید. و اگر روزگاری کسی چنین کاری را به واسطه قدرت الهی و مافوق بشری انجام دهد، قطعاً او از اولیای الهی خواهد بود، و اگر به فرض مدّعی نبوت شود نبی خواهد بود؛ هرچند جریان نبوت ختم شده است.

و به عبارت دیگر موجودات ممکن بر سه دسته اساسی تقسیم می‌شوند: ۱- موجودات مادی. ۲- موجوداتی که از جهتی غیرمادی و از جهتی مادی هستند مانند نفوس. ۳- موجودات کاملاً غیرمادی مانند عقول. دسته اول موجوداتی هستند که در ذات و فاعلیت وابسته به ماده می‌باشند. دسته دوم موجوداتی هستند که در ذات مجرد هستند ولی در فاعلیت محتاج به ماده می‌باشند. و دسته سوم موجوداتی هستند که نه در ذات و نه در فاعلیت احتیاجی به ماده و ابزار مادی ندارند. و معجزه پیامبران کاری عقلی است. یعنی پیامبران در تکامل به درجه‌ای از کمال و قوت وجود رسیده‌اند که با اشاره عقلیه یعنی بدون ابزار مادی و با صرف اراده خود البته با اذن الهی اعجاز می‌کنند، و این امر ساخته و ممکن نیست مگر از کسانی که خود از نظر روحانی از افق عالم ماده گذر

کرده وجودی در حدّ عقول پیدا نمایند تا بتوانند بدون ابزار مادی فعلی را انجام دهند. و کارهایی که در آینده ممکن است کسی از طریق پیشرفت علم و آشنایی به رموز عالم ماده و روابط فیزیکی یا شیمیایی مادیات به عنوان بدیل و همانند معجزه بیاورد هرگز کار عقلی و بدون ابزار مادی نیست؛ و راه فهمیدن این که کار مورد نظر مادی است یا الهی، تشخیص کارشناسان و عجز آنان از آوردن مثل آن کار به صرف اراده و بدون ابزار مادی می باشد. و این یکی از تفاوت‌های جوهری بین معجزه و غیر معجزه است. پس هرچه بشر رشد علمی پیدا کند و به اسرار خلقت بیشتر آگاه گردد نمی تواند کاری از سنخ معجزه انجام دهد که در واقع کاری است معلول اراده انسانی مانند پیامبر که در حقیقت به اذن الهی کار کرده و اراده او فانی در اراده قهار الهی است. بنابراین معجزه نه قابل تعلیم و تعلم و ممارست و تمرین است و نه قابل بدیل و نظیر و یا معارض. البته مخاطبین هر پیامبر باید پیش خود به این نتیجه برسند که کاری که به عنوان معجزه توسط او انجام گرفته است از راههای عادی و یا از مقوله سحر و جادو نیست. و مؤمنان به حضرت موسی علیه السلام به این نتیجه رسیده بودند، زیرا از نظر آنان و حتی فرعونیان ازدها شدن عصا از یکی از دو راه ممکن بود: یا باید از راه سحر و جادو باشد که برای متخصص آن عادی است و یا از راه علل غیر عادی منتسب به خداوند. آنان با وجود کارشناسانی چون ساحران زبردست، احتمال و امکان این

که شاید از راههای عادی باشد را منتفی می دانستند، وگرنه در مقابل کار حضرت موسی علیه السلام آن را مطرح می کردند و می گفتند: ممکن است کار او از راههای عادی باشد و نه از راه اراده الهی، در حالی که مسأله سحر را پیش کشیدند و ساحران هم در مقابل او در ماندند و فهمیدند که وی با اراده ای متصل به اراده الهی چنان اعجازی نموده است و فرعون هم به ساحرانی که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند گفت: «انّه لکبیرکم الذی علّمکم السحر»^(۱): «او همان بزرگ و معلم شماست که به شما سحر را آموخته است.»

از این رو کار حضرت موسی علیه السلام برای عموم آن مردم هم می تواند حجّت باشد، زیرا گذشته از حسن سابقه آن حضرت و سلامت در افکار، رفتار و کردار او با شواهد و قرائن و نظر کارشناسان سحر و جادو اطمینان پیدا کردند که چنین کاری جز از راه اراده الهی نمی تواند باشد.

نتیجه گیری

از آنچه ذکر شد روشن گشت که شبهات و احتمالات نویسنده که در رابطه با اولین خصوصیت معجزه برشمرد، در ذهن مردم معاصر حضرت موسی علیه السلام و فرعونیان، هیچ جایگاهی نداشته است.

۱- سوره طه (۲۰)، آیه ۷۱ و سوره شعراء (۲۶)، آیه ۴۹.

و اما نسبت به مردم زمان ما بحث از معجزات پیامبران گذشته و تحدی بر آن با بعثت پیامبر خاتم و معجزه قرآن و تحدی بر آن نسبت به جن و انس، جایگاهی نخواهد داشت؛ زیرا مردم زمان ما مخاطبان پیامبران پیشین نیستند، البته بحث از تحدی قرآن مطرح می‌شود که نویسنده نسبت به آن نیز شبهاتی ایراد کرده است که در بحث از شبهات قرآنی به آنها پاسخ داده می‌شود.

اشکال در الهی بودن معجزه و پاسخ به آن

نویسنده در نقد ویژگی دوّم معجزه (قابل تعلیم و تعلّم نبودن آن) می‌گوید:

«باز هم این پرسش رخ می‌نماید که من چگونه و از چه راه می‌توانم بفهمم که مدّعی نبوّت، آن فعل شگفت‌انگیز را از کسی نیاموخته است؟ من هر چقدر هم در زندگی او و گذشته‌هایش تحقیق و جستجو کنم نمی‌توانم در این مورد به نتیجه‌ای قطعی و یقینی برسم.»

در پاسخ به این شبهه گفته می‌شود:

اولاً: اگر مقصود نویسنده عدم امکان تحقیق و کسب اطمینان و علم عادی است نسبت به اینکه او کار شگفت‌انگیز معجزه را از کسی نیاموخته بلکه به تعلیم فرشته و یا خداوند می‌باشد، در این صورت یک امر بدیهی را انکار می‌کند زیرا وقتی گذشته پیامبر با صلاح و سداد و صداقت همراه بوده و حرکات و رفت و آمدهای او همواره زیر نظر اطرافیان بوده و همنشینان او شناخته شده باشند و جستجوی بیشتر از

حقیقت امر هم عادتاً ممکن باشد، قهراً می توان به راحتی اطمینان یافت که کار او کاری تعلیمی نیست و این امر قابل انکار نیست و انکار این امر انکار امر بدیهی است و لازمه آن این است که مردم هیچ گاه نمی توانند به صداقت و راستگویی کسی اطمینان پیدا کنند. خود نویسنده تاکنون آیا در زندگی شخصی و اجتماعی اش به کسی اطمینان پیدا نکرده است؟ چگونه ممکن است مردم به کسی که سالها در بین آنان بوده و صداقت و امانت او را آزموده اند اطمینان پیدا نکنند؟ طبیعی است کسی که به صداقت و راستگویی شناخته شده است اگر بگوید: کار شگفت انگیز را از کسی نیاموخته و از طرف خداوند می باشد، مردم عادی که فطرتاً حق طلب و حق مدار می باشند به او اطمینان پیدا می کنند.

ثانیاً: معجزه که به حسب واقع نوعی تصرف تکوینی و خرق عادت اسباب عادی و مادی است، از قبیل علم حصولی و مفهومی که با تعلیم و تعلّم رائج و توسط یک سری مفاهیم و مبادلات فکری پدید می آید نیست، بلکه علمی شهودی و حضوری و گذر از عالم طبیعت و یک نوع سیطره تکوینی بر عالم ماده و احاطه بر اسباب و مسببات مادی است؛ و این گونه علم با ریاضت و سیر معنوی حاصل می شود نه با آموزش حصولی مفهومی و رائج از طریق معلّم عادی.

ثالثاً: بر فرض اینکه آن علم، علم حصولی مفهومی باشد، چرا فقط

یک نفر این آموزش را دیده و دیگران به کلی از آن بی خبرند، مخصوصاً آموزش مهمی همچون به اژدها تبدیل کردن عصا یا بیرون آمدن شتر از دل کوه و نظایر اینها؟ به ویژه که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بخشی از عمرش را نزد فرعون بود و اگر چنین آموزشی دیده بود، و یا نوعی سحر قوی تر از سحر ساحران را از معلمی آموخته بود حداقل باید چند نفر مطلع شوند، آن هم با تحت نظر بودن او در دورانی که نزد فرعون زندگی می کرد.

نیاز نداشتن اثبات معجزه به استقرای تام نسبت به عدم معارض

نویسنده در نقد سومین ویژگی معجزه - یعنی اینکه هیچ کس نمی تواند مثل آن را انجام دهد - می گوید:

«من حتی اگر بتوانم با جستجو در سرتاسر کره زمین از همه مردم جهان پرس و جو کنم که «آیا کسی می تواند مثل فلان عمل شگفت انگیز را انجام دهد یا نه» و با پاسخ منفی همه مردم جهان مواجه شوم (یعنی یک استقراء تام که البته ناممکن است) باز هم نمی توانم یقین کنم که فعل مدعی نبوت واقعاً بلامعارض است، زیرا این استقراء تام حداقل پنجاه سال طول می کشد و در این مدت ممکن است کودکان خردسالی که مورد پرس و جو قرار نگرفته اند، قادر به انجام آن فعل باشند، و این استقراء هیچگاه تمام شدنی نیست و بنابراین به نتیجه نمی رسد. زیرا فرد جوانی که امروزه به سؤال من پاسخ منفی داده است، ممکن است چند سال دیگر به هر طریقی

به راز آن کار پی برده و قادر به انجام آن شود. بنابراین هیچ راهی برای یافتن پاسخ قطعی و یقینی برای این سؤال «که آیا در سراسر جهان کسی دیگر هم پیدا می شود که بتواند آن فعل خاص را - که مدعی نبوت به عنوان معجزه آورده است - انجام دهد یا نه» وجود ندارد.»

در پاسخ می گوئیم:

پی بردن به پیامبری پیامبران، محصول یک قیاس خفی همانند قیاس ذیل است:

این کار «مثل ازدها نمودن عصا» خارق العاده و بی معارض همراه با دعوی پیامبری است. (صغری) هرکاری که بدین گونه باشد معجزه و دلیل بر پیامبری است. (کبری) این کار معجزه و دلیل بر پیامبری است. «نتیجه». صغرای این قیاس قضیه ای نظری نیست که در تبیین خود محتاج به یکی از طرق استدلال مثل: تمثیل، استقراء و یا قیاس باشد بلکه آن صغری برای مردم زمان بعثت و ظهور پیامبران از قضایای مشاهدات است که یکی از اقسام قضایای روشن و بدیهی می باشد که محتاج به کسب و نظر و استدلال نیست. توضیح اینک:

وقتی کارشناسان مربوطه آشنا به نوع کار، مشاهده نمودند که مدعی نبوت کاری بدون سبب مادی و عادی با مجرد اشاره عقلانی و اراده نفسانی انجام داد پی می برند که آن کار کاری بشری و از مجاری عادی

شناخته شده و ممکن برای بشر عادی که نتوان با آن معارضه کرد نیست، و به دنبال آن عموم مردم هم با نظر کارشناسان به صدق ادعای مدّعی نبوت اطمینان پیدا می‌نمایند و متعاقباً به رسالت وی توجه می‌کنند، به‌خصوص که دائماً مخالفان انبیاء که از زورمداران بوده‌اند تلاش می‌کرده‌اند تا آنان را در ادعای خود دروغگو معرفی نمایند. اما نسبت به زمان ما که در واپسین مراحل زمانی بعثت انبیاء قرار گرفته‌ایم این نکته قابل توجه است که: از امور قطعی تاریخ انبیاء این است که پیوسته قدرتمندانی از مشرکین و معاندین در مقابل دعوت آنان بوده‌اند که به انواع گوناگون با پیامبران مخالفت می‌کردند و پیام و معجزات آنان را تکذیب می‌نمودند؛ و این حقیقت قابل شک و انکار نیست. و حتی درصدد معارضه و آوردن به مثل نیز برآمدند نظیر ساحران فرعون. بدیهی است مخالفان معجزات پیامبران - که معمولاً قدرتمندان بودند - از هیچ مخالفتی برای خنثی کردن کار آنان دریغ نکردند و پیوسته درصدد پیدا کردن راهی برای آن بوده‌اند. مثلاً فرعون با نفوذ و تلاشی که داشت توانست ساحران متبحری را از گوشه و کنار زمین برای خنثی کردن معجزه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام جمع‌آوری نماید. و این‌گونه مبارزه با پیامبران از برخوردهای دیگر نظیر ضرب و شتم و حبس و کشتن آنان آسان‌تر و کم‌مؤونه‌تر می‌باشد، و قطعاً اگر مخالفان توانسته بودند، با آوردن مثل و ماندنی برای معجزات پیامبران، آنان را بین مردم

خلع سلاح و سست می نمودند. این در حالی است که در تاریخ به تواتر ثابت شده است که مخالفین پیامبران نتوانستند در مقابل معجزات آنان مثل و مانندی بیاورند. و این حقیقت برای اطمینان بیشتر مردم به صدق مدّعی نبوت و عدم نیاز به استقراء تأثیر زیادی داشت.

و اما در مورد مردم زمان ما که چندین هزار سال با تاریخ معجزات پیامبران پیشین فاصله دارند و به اسرار و رموز طبیعت تا حد زیادی پی برده‌اند باید نویسنده توجه کند که آیا گذشت چند قرن برای آزمون مخالفان معجزات و عجز آنان از آوردن مثل و مانندی برای آنها کفایت نمی‌کند؟ شکی نیست که در طول این قرن‌ها پیوسته افراد و قدرتهایی بوده‌اند که در صدد تشکیک و ایجاد شبهه در نبوت پیامبران و معجزات آنان بوده‌اند.

اگر آنان توانسته بودند مثل و مانندی برای یکی از معجزات پیامبران گذشته بیاورند، قطعاً چنین کاری کرده بودند و در تاریخ مبارزات با پیامبران هم ضبط و ثبت شده و به گوش جهانیان رسیده بود؛ زیرا انگیزه بسیار قوی در پشت آن نهفته است و به هیچ‌گونه قابل مخفی نمودن نبود.

بنابراین صغرای قیاس ذکر شده که از مشاهدات مردم زمان پیامبران و از قضایای بدیهی برای آنها است برای ما نیز با توجه به تواتر ذکر شده از قضایای متواتره است که قسمی دیگر از قضایای بدیهی است که

به واسطه روشنی و وضوح خود محتاج به کسب و نظر از راه تمثیل یا استقرا یا قیاس نیست و بدین طریق نیز شبهه نویسنده در اصل وقوع معجزه انبیاء که پس از این به آن اشاره می کند دفع می گردد. گذشته از این، در مورد استقراء تام باید گفت: مردم در هیچ مورد برای پیدایش اطمینان منتظر استقراء تام نمی مانند، وگرنه امور دنیا مختل می شد و زندگی اجتماعی که قوام آن به اطمینان و اعتماد متقابل است امری غیرممکن می شد.

تشکیک در معجزات پیامبران گذشته از منظری دیگر

نویسنده سپس از منظر دیگری معجزات پیامبران گذشته را زیر سؤال می برد. او در ابتدا در اصل وقوع چنین معجزاتی تشکیک می کند و با یک درجه تخفیف از آن اغماض می کند و می گوید:

«سؤال اصلی من این نیست که چگونه می توان به قطع و یقین دریافت که معجزات نقل شده در کتاب های آسمانی و یا منابع تاریخی (مانند معجزات منسوب به موسی و عیسی) واقعاً رخ داده اند و دروغ و افسانه نیستند. (هرچند این نیز سؤال مهم و البته بی پاسخ است که ما را به بن بست دیگری می کشاند.)»

پاسخ:

در پاسخ این شبهه گفته می شود:

اولاً: چنانکه گفته شد اصل تحقق معجزه هر پیامبری برای پیروان حاضر و ناظر او از قضایای مشاهدات و برای دیگران هم از متواترات است و به هر صورت امری بدیهی است و شبهه در تحقق معجزات آنان مانند شبهه کردن در اصل وجود خود آن پیامبران شبهه در مقابل امری بدیهی است.

وثانیاً: این شبهه منحصر به معجزاتی است که فعلی گذرا بوده و زمان آن گذشته است، مانند احیاء موتی، یدبیضاء و مانند اینها؛ ولی این شبهه در مورد قرآن که معجزه شریعت جاویدان و حضرت خاتم است و طبعاً به خاطر خاتم بودن شریعت باید معجزه آن هم جاویدان باشد، جایگاهی ندارد و با پذیرش اعجاز قرآن گزارشات آن هم در مورد تاریخ پیامبران پیشین و معجزات آنان، قابل اعتماد و یقینی می باشد، لکن باید در رتبه اول اعجاز قرآن و وحی بودن آن به عنوان اصل موضوعی برای نویسنده پذیرفته شده باشد و در صورت عدم پذیرش، برای وی اثبات گردد. و در بحث تحدی قرآن و پاسخ به شبهات نویسنده، اعجاز قرآن ثابت شده است. و اثبات اعجاز قرآن - که لازمه آن، وحی بودن قرآن است - هیچگاه متوقف بر اثبات معجزات پیامبران پیشین نمی باشد تا گفته شود: استدلال به آن مستلزم دور است. پس از اثبات اعجاز قرآن و وحی بودن آن، ناچاریم گزارشهای آن را در مورد معجزات پیامبرانی مانند

موسی و عیسی و سایر پیامبران علیهم السلام بپذیریم.^(۱)

تشکیک در معجزه حضرت موسی علیه السلام

نویسنده سپس نسبت به معجزه حضرت موسی علیه السلام - از باب مثال - شبهه کرده و می گوید:

«می پرسیم: با فرض اینکه داستان تبدیل عصابه مار توسط موسی واقعیت دارد و ساخته و پرداخته افسانه سازان نیست، چگونه می توان به قطع و یقین فهمید که در کار او حيله و نیرنگی نبوده است؟ فرض کنیم که عده ای از ساحران و شعبده بازان آن زمان - که شاهد ماجرا بودند - نیز تصدیق کرده اند که کار موسی از نوع سحر و شعبده نبوده است، ولی تصدیق آنها نمی تواند شک و تردید ما را به طور کامل از بین ببرد، زیرا آنها فقط «متخصص در سحر و شعبده بازی» بوده اند نه معصوم! هر متخصص (هرچند هم در کار خود تخصص داشته باشند) ممکن است در تشخیص و درک موضوع خطا کند.

۱- یادآوری می شود: پس از اثبات اعجاز قرآن و وحی بودن آن، اعتبار و حجیت کلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز ثابت می شود؛ زیرا در آیات متعددی از قرآن و جوب عمل به دستورات و نظرات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد تأکید قرار گرفته است. و در فصل اول کتاب موعود ادیان به آیات زیادی که بر مطلب فوق دلالت دارند اشاره شده است. پس از اثبات حجیت کلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم توسط قرآن، حجیت کلام و عمل عترت معصوم علیهم السلام که خلفای راستین پیامبرند نیز ثابت می شود، زیرا آن حضرت مطابق روایات متواتر بین شیعه و سنی، مردم را به عترت خود ارجاع داده است. در فصل مذکور از کتاب فوق نیز به روایات مذکور اشاره شده است. پس از اعتبار و حجیت کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت علیهم السلام می توان به وقوع معجزات - که آن بزرگواران نقل کرده اند - پی برد.

ممکن است دانش و تجربه موسی در سحر و شعبده‌بازی بسیار فراتر از ساحران دربار فرعون بوده و از روشها و فنونی استفاده کرده است که ساحران حاضر در صحنه نسبت به آنها بی اطلاع بوده‌اند و از آنجا که در برابر موسی به نحو چشمگیری شکست خورده و از کار او فوق‌العاده شگفت‌زده شده‌اند، گمان کرده‌اند که کار موسی از نوع سحر و یا شعبده‌بازی نبوده و واقعاً عصا را به گونه‌ای معجزه‌آمیز تبدیل به مار یا اژدها کرده است.»

پاسخ: عدم اعتنای عقلا به احتمالات بی‌دلیل

در پاسخ این شبهه گفته می‌شود: اگر مقصود این است که با وجود احتمال نیرنگ و فریب در مدعی معجزه و نبوت امکان حصول اطمینان برای مردم وجود ندارد، در پاسخ به چند نکته اشاره می‌شود:

نکته اول: تبلور دانش بشری در آن روزگار در سحر و جادو فراوان بوده است و دانش دیگری که بتواند از چوب، آن هم نه با تصرفات فیزیکی یا شیمیایی و ابزار مادی بلکه به صرف اراده و نیروی نفسانی، اژدها بسازد هرگز در اختیار بشر نبود و نیست. امروز که هزاران سال از آن روزگار گذشته است و بشر به فنون و علوم جدید و اسرار حیرت‌آوری از عالم طبیعت پی برده است، هنوز نه فورمولی علمی برای تبدیل یکباره چوب به اژدها به دست آورده و نه توانسته است با صرف نیروی نفسانی چنین کار خارق‌العاده‌ای را بیافریند. پس احتمال

اینکه حضرت موسی علیه السلام از دانش و تجربه دیگری فراتر از سحر و جادو استفاده کرده است - آن گونه که نویسنده مدعی آن می باشد - احتمال معقول و منطقی نیست، بلکه به خلاف آن اطمینان داریم.

از طرفی، این معنا بین حاضران در صحنه اعجاز حضرت موسی علیه السلام مسلم و قطعی بود که تبدیل یکباره چوب به اژدها یا سحر است و یا از طرف خداوند به شکل معجزه؛ و حتی فرعون نیز که شکست خورده بود، حضرت موسی علیه السلام را متهم نکرد به این که شاید او از دانش و تجربه دیگری غیر از سحر و معجزه استفاده کرده باشد. به نظر فرعون نیز امر اژدها شدن عصای موسی علیه السلام منحصر در سحر بودن یا معجزه بودن بود، ولی فرعون زیر بار معجزه بودن آن نرفت و حضرت موسی علیه السلام را ساحر و حتی معلم و استاد سحره قلمداد کرد.

نکته دوم: برفرض قبول این مدعا که در آن روزگار دانش و تجربه ای فراتر از سحر بوده که می توانسته است چوب را اژدها نماید، اما احتمال فرا گرفتن و تحصیل چنین دانشی برای شخصی مانند حضرت موسی علیه السلام که مدتی تحت نظارت دربار فرعون بوده و سپس شغل رسمی او شبانی و چراندن گوسفند در بیابانها و صحراها بوده است، احتمال فوق العاده ضعیف و غیر قابل اعتنا می باشد. فراگیری دانش های بشری مستلزم لوازمی است که در مورد حضرت موسی علیه السلام متصور نبوده است.

و اگر مقصود مستشکل، عدم ارزش علمی چنین اطمینانی است - از آن جهت که نمی توان مطابقت آن را با واقع به طور برهانی و قطعی ثابت نمود، زیرا ممکن است اطمینان و اعتماد مردم همگی از نوع جهل مرکب بوده و در خطا باشند و شخص فریبکار را پیامبر پنداشته باشند - در پاسخ او گفته می شود: بلی، ممکن است اطمینان و اعتماد مردم از روی خطا و جهل مرکب باشد و شخص فریبکار را پیامبر بپندارند؛ اما دلیل صحت ادعای مدعی پیامبری و معجزه او اطمینان مردم نیست، بلکه مطابقت دعوت آن پیامبر و معارف القائی او با عقل و فطرت مردم است. شخص فریبکار و اهل نیرنگ هیچ گاه یک عمر مردم را به عدالت و صداقت و حقیقت و پرهیز از نیرنگ و دروغ و خیانت و سایر اخلاق و اعمال فاسده و توجه به ارزشهای انسانی و فطری دعوت نمی کند. بلی ممکن است یک فریبکار برای مدتی شعارهای خوبی دهد و مردم را دور خود جمع کند، اما برای مدت طولانی نمی تواند چنین کند. تطابق قول و عمل مدعی واقعی نبوت و معارف و دعوت او با عقل و فطرت الهی انسانها بهترین دلیل آن است که او در ادعای نبوت و ارتباط با خدا و معجزه بودن معجزاتش صادق است، زیرا به حکم عقل محال است عملی خارق العاده و غیرطبیعی - که جز با ارتباط با خداوند انجام نمی شود - به دست شخص فریبکار و اهل نیرنگ انجام شود.

تا اینجا پاسخ به شبهات نویسنده نسبت به محور اول یعنی اصل امکان و وقوع معجزه، پایان یافت.

نکته سوم: پیامبر هر قومی از بین همان قوم برانگیخته می شود تا امکان شناخت وی و تعامل با او برای مردم وجود داشته باشد. با این وصف طبیعی است اگر مدعی پیامبری سالها در بین مردم با سلامت و صداقت زندگی کند و به امانت و عدم فریب و نیرنگ شناخته شده باشد، آنان می توانند به صداقت و پاکی او از دروغ و حيله اطمینان پیدا کنند، به ویژه اینکه پیامبران به دنبال مطامع دنیوی چون ریاست و جمع اموال نبوده بلکه از آنها به شدت گریزان بوده و خاکساری کرده و مردم را هم به روش خود دعوت می نمودند و قهراً انگیزه‌ای برای دروغ و حيله نداشته‌اند و بنابراین از روش عملی آنها که روشی مقبول در نزد عقل عملی است و همچنین از معارف بلندی که در بعد هستی شناسی و مبدء و معاد نظام هستی مطرح کرده و مقبول عقل نظری است یا معارفی که در بعد اخلاق بیان داشته و مطابق با نگاه عقل عملی می باشد، به راحتی می توان به صحت رسالت آنان و صدق داده‌های رسالی آنها پی برد.

علاوه بر این، تصدیق و تأیید کارشناسان و متخصصان متبحر در سحر و جادو می تواند اطمینان مردم را بیشتر نماید؛ و احتمال خطای آنان در حدی نیست که به پیدایش اطمینان و علم عادی مردم ضرر بزند،

وگرنه در هیچ موردی مردم نمی‌توانند به کارشناسان اعتماد نمایند. احتمال خطا در هیچ موردی از نظر عقلی منتفی نیست، اما بنا و سیره عقلا عدم اعتنا به احتمال خطای کارشناسان است، و از این جهت قوم حضرت موسی علیه السلام نیز چنین احتمالی را در مورد سحره فرعون ندادند.

تشکیک در اثبات نبوت پیامبر با معجزه و دلالت آن بر صدق مدعی او

نویسنده پس از تنزل از شبهه خود و قبول اصل امکان و وقوع معجزه، می‌گوید:

«حال نبوت آن است که پیرسیم: آیا معجزه دلالت بر واقعیت و صدق نبوت دارد؟ به اعتقاد عالمان اسلام، انجام معجزه توسط مدعی نبوت، مطابق برهانی که در اینجا می‌آید، به نحو قطع و یقین دلالت بر صدق او در این ادعا می‌کند.»

او سپس برهان مورد استناد عالمان اسلام را چنین نقل می‌کند:

«وقتی مدعی نبوت برای ادعای خود نشان و معجزه‌ای می‌آورد که با حفظ سایر شرایط، اختصاص به او دارد و از توان دیگران خارج است، از آن استنتاج می‌شود که وی با عالم غیب و الوهی ارتباط دارد و در ادعایش صادق است. به دیگر سخن، خداوند با اعطای معجزه به پیامبر خود در حقیقت نشان و سند تأیید و تصدیق نبوت وی را امضا و صادر کرده است. و گرنه لازم می‌آید که خدا با فراهم ساختن قدرت معجزه بر غیر پیامبر به طور غیر مستقیم، شخص کاذب را تصدیق کند

و مردم را به سوی جهالت و خلاف غایت خود سوق دهد، لذا چنین رهیافتی با توجه به صفات خیرخواهی و حکمت و تنزه خداوند از قبیح، نادرست است. به تعبیر دیگر، از عدم تکذیب مدعی نبوت و سکوت خداوند در برابر خوارق وی، رضایت و تأیید مدعی نبوت کشف می‌شود. و محال است که خداوند با دادن قدرت معجزه به مدعیان دروغین نبوت، آنها را تأیید و تصدیق کند و موجب گمراهی مردم شود.»

نویسنده در مقام رد استدلال مذکور می‌گوید:

«اما این برهان با مشکلات فراوانی روبروست، زیرا پیش فرضهای نادرست و یا اثبات ناشده فراوانی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنم:

یکی از پایه‌های اصلی این برهان این است که «محال است خداوند مرتکب قبیح شود.» اما برای این مدعا هنوز یک برهان عقلی محکم و قانع کننده ارائه نشده است. صفت «حکمت» نیز که به خداوند نسبت داده می‌شود، مبتنی بر همین گزاره است و بنابراین پایه محکمی ندارد.»

پاسخ: حکیم بودن خداوند

در پاسخ این شبهه گفته می‌شود:

اولاً: معلوم نیست نویسنده نسبت به خداوند چه تصور و تصدیقی دارد؟ کسی که وارد بحث معجزه و امکان یا عدم امکان آن و یا دلالت

معجزه و عدم آن بر صدق نبوت می‌شود، اگر هنوز موضوع خداوند و صفات کمالیه او و از جمله: «حکمت» و «محال بودن صدور کار قبیح از او» را تصدیق و قبول نکرده باشد، بحث از معجزه، کار معقولی نمی‌باشد. و استدلال مذکور برای کسی نافع است که اصل وجود خداوند و صفات کمالی او را با دلیل و برهان عقلی قبول کرده است.

ثانیاً: نویسنده به کلی‌گویی اکتفا کرده و ادعا می‌کند: برای اثبات حکمت خداوند هنوز یک برهان عقلی محکم و قانع کننده ارائه نشده است. خوب بود نامبرده به دلایل عقلی که در کتابهای عالمان اسلامی برای اثبات صفات کمالیه خداوند و از جمله صفت «حکمت» آورده شده است رجوع کرده و آنگاه آنها را نقل می‌کرد و سپس آنها را مورد تشکیک قرار می‌داد.

ثالثاً: متکلمین اسلامی برای اثبات صفت کمالیه حکمت خداوند چنین استدلال می‌کنند:

«عقل انسان مستقلاً به قبیح بعضی کارها مانند ظلم و دروغ و مانند اینها حکم می‌کند. و انجام کار قبیح از هر فاعلی قبیح است. و کسی که مرتکب کار قبیحی می‌شود یا از روزی جهل به قبیح بودن آن است، و یا ناشی از عجز و نیاز او به آن می‌باشد. و از آنجا که خداوند مبراً از جهل و عجز و نیاز می‌باشد طبعاً محال است کار قبیح انجام دهد.»^(۱)

۱- محقق حلّی، المسلك فی اصول الدین، ص ۲۹۹.

از طرف دیگر جهل و عجز و نیاز مستلزم نقص در وجود خداوند است و او مبرا از نقص می‌باشد. به علاوه اگر انجام کار قبیح برای خداوند محال نباشد، باید خداوند بتواند به گزاف و بدون هیچ مصلحت و مرجحی کاری را که هیچ رجحان ندارد انجام دهد و به اصطلاح دارای اراده گزافی باشد چنانکه به اشاعره چنین نظری را نسبت می‌دهند. و روشن است که اراده گزافی مستلزم ترجیح بدون مرجح و نفی علت غائی برای فعل است، و از آنجا که علت غائی علت فاعلی برای فاعل شدن علت فاعلی است و تا زمانی که کار، مرجح و رجحان نداشته باشد فاعل، فاعل نمی‌گردد، پس ترجیح بدون مرجح و نفی علت غائی بازگشت به ترجیح بدون مرجح و نفی علت فاعلی کرده و انکار قانون علیّت که یکی از بدیهیات اولیه است می‌باشد.

و فلاسفه اسلامی نیز برای اثبات حکمت خداوند براهینی اقامه می‌کنند که از آن جمله برهان صدیقین است؛ به این شرح که وجود اصالت دارد و ماهیت امری اعتباری است که از حدود وجود انتزاع می‌شود. و نیز حقیقت وجود در موجودات مختلف، یک حقیقت است نه حقایق متباین؛ و این حقیقت، دارای مراتب تشکیکی در قوت و ضعف می‌باشد. و نیز ثابت شده است که حقیقت وجود دارای تمام کمالات می‌باشد و مرتبه اعلی و بی‌نهایت قوی هستی، وجود خداوند است. و از این رو خداوند حدّ و ماهیت ندارد، بلکه صرف‌الوجود و

حقیقت هستی است و صرف‌الوجود دوّمی ندارد و واجد تمام کمالاتی است که برای هستی متصور است، وگرنه اگر فاقد همه یا بعضی از صفات کمالی باشد طبعاً محدود و ناقص می‌باشد و چنین موجود ناقصی نمی‌تواند خدا باشد. و صفت حکمت یکی از صفات کمالیه است، که مطابق این استدلال، خداوند باید دارای آن باشد.

برای توضیح بیشتر برهان صدیقین به فصل اوّل کتاب «از آغاز تا انجام» اثبات وجود خدا با برهان صدیقین مراجعه شود.

بنابراین، لازمه نقد علمی و مستدل در مورد بحث این است که نویسنده براهین مربوط به اثبات صفات کمال خداوند بویژه صفت حکمت او را نقل نموده و سپس مورد نقد قرار دهد و آنگاه ادعا کند که برهان محکم و قانع کننده‌ای برای اثبات صفت «حکمت» خداوند ارائه نشده است!

ادعای قیاس خداوند به انسان برای اثبات صفات کمالی او

نویسنده در ادامه همین شبهه می‌گوید:

«مبنای بسیاری از اوصاف که به خداوند نسبت داده می‌شود (مانند عادل، حکیم، مهربان و...) قیاس خدا با انسان است. اما این قیاس که از خداوند چهره‌ای انسان‌وار می‌سازد، معلوم نیست تا چه حد درست باشد. فیلسوفان و متکلمان مسلمان ابتدا باید اثبات کنند که خدا موجودی متشخص و انسان‌وار است، در غیر

این صورت نسبت دادن صفاتی مانند اراده، علم، حکمت، عدالت، خیرخواهی و... به او معنای معقولی نخواهد داشت.»

پاسخ:

در پاسخ به این قسمت از شبهه او گفته می‌شود:

هرگز مبنای اوصاف کمالی که به خداوند نسبت داده می‌شود قیاس کردن خداوند به انسان نمی‌باشد. در سخن هیچ فیلسوف مسلمان و متکلمی چنین قیاسی دیده نمی‌شود. مبنای صفات کمالی خداوند را می‌توان چنین گفت: کمال بر دو قسم است:

۱- کمالی که به ملاحظه تخصص و تقید هستی به مرتبه‌ای خاص و نوعی مخصوص ثابت است مانند اینکه کمال درخت خرما به این است که خرما بدهد، کمال اسب مثلاً به این است که بارکش یا مرکب سواری نیکی باشد و کمال انسان به این است که قوای ادراکی و تحریکی خود را به فرمان عقل نظری و عملی خویش درآورد.

۲- کمالی که به لحاظ تخصص و تقید هستی به مرتبه و نوعی خاص نیست بلکه کمال هستی به‌طور مطلق و به‌عنوان ذات هستی می‌باشد که اصطلاحاً کمالات وجودی و مساوق با وجود نامیده می‌شوند که همانند و همپای وجود دارای مراتب تشکیکی است مانند حیات، علم، اراده و... و حکمت که خود زیرمجموعه علم است. و کمالات

حق تعالی از قسم دوّم می‌باشد زیرا وقتی انسان کمالات گوناگون را در ترازوی عقل و لا براتوار ذهن تحلیل‌گر خود قرار می‌دهد درمی‌یابد که تنها آن دسته از کمالاتی می‌توانند برای خداوند کمال محسوب شده و ثابت باشند که نوع خاصی از ماهیات و مرتبه مخصوصی از هستی در کمال بودن آن نقشی نداشته باشد چون حق تعالی وجود مطلق و صرف و بدون ماهیت و نامتناهی است و قهراً کمالات او نیز باید کمالاتی باشد که ثبوت آنها برای او در گرو تقیّد هستی او به مرتبه خاصی نبوده و مستلزم هیچ‌گونه استعداد ویژه و تنوع به نوعی مخصوص یا تکثر و تغیر و احتیاج برای او نباشد.^(۱) پس اساس آن صفات و کمالات تنزّه خداوند از نقص و شباهت نداشتنش به مخلوقات و از جمله انسان است؛ زیرا در فرض شباهت خداوند به انسان باید تمام لوازم و ملزومات انسان در خداوند وجود داشته باشد، و از جمله آنها تمام نقایص و معایب انسان است. در این صورت چنین موجودی خودش محتاج و نیازمند به کسی است که نقایص و معایب او را برطرف نماید و نمی‌تواند خدا و خالق جهان هستی باشد.

از طرف دیگر ما کمالات زیادی را در جهان هستی و از جمله در انسان مشاهده می‌کنیم و با توجه به براهین اثبات صانع و خالق، تصدیق می‌کنیم که این کمالات نمی‌تواند همچون خود انسان و سایر مخلوقات

بدون صانع و خالق به وجود آمده باشد؛ پس لامحاله باید صانعی داشته باشد که تمام این کمالات را بدون نیاز به خالق دیگری و بدون نقایص و حدودی که لازمه خلقت آنها است دارا باشد. و از جمله کمالات، صفت «حکمت» است. این صفت و سایر صفات کمالی در انسانها معمولاً وجود دارد اما مقرون با نقایص و حدودی می باشد، اما در خداوند که خالق و معطی همه آنها می باشد، بدون نقص و محدودیت وجود دارد. درحقیقت نویسنده که خداوند را حکیم و منزّه از اعمال قبیح نمی داند خداوند را موجودی همانند انسان تصور کرده است، نه عالمان دین که ذات مقدس خدا را منزّه از نقایصی دانسته اند که در انسان است.

عدم توقف صدق مدّعی نبوّت بر ایمان افراد

سپس نویسنده به دومین پیش فرض - به قول خودش - اثبات نشده دلیل مذکور اشاره کرده و می‌گوید:

«فرض کنید شما اولین کسی هستید که مدّعی نبوّت ادعای خود را با او در میان می‌گذارید و سپس برایتان معجزه‌ای انجام می‌دهد تا ادعایش را اثبات کند. در این حالت - که هنوز هیچکس معجزه او را ندیده و به او ایمان نیاورده است - شما چگونه و با چه دلیلی می‌توانید معجزه او را نشانه صدق مدعایش بدانید؟ آیا استدلال فوق در اینجا کارایی دارد؟

پاسخ به وضوح منفی است، زیرا هنوز کسی به او ایمان نیاورده است تا شما مطابق استدلال مورد بحث نتیجه بگیرید که او در ادعای خود صادق است. و این احتمال وجود دارد که هیچکس معجزه او را نشانه نبوتش نداند.»

نویسنده سپس می‌گوید:

«برای حل این مشکل باید از پیش و با یک برهان قاطع اثبات کنیم که: هرگاه یک مدّعی نبوّت معجزه‌ای ارائه دهد، قطعاً عده‌ای به او ایمان خواهند آورد. اما این گزاره به روش عقلی و پیشینی قابل اثبات نیست و تاکنون نیز هیچ برهانی به نفع آن اقامه نشده است.»

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه گفته می‌شود:

اولاً: در استدلال مذکور برای دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت، نشانه بودن معجزه بر صدق مدعی نبوت موقوف بر ایمان آوردن افراد نمی‌باشد، وگرنه مستلزم دور خواهد شد؛ زیرا فرض بر این است که ایمان آوردن افراد بدون این که نشانه‌ای از طرف خداوند به مدعی پیامبر اعطا شود ممکن نیست، پس نمی‌توان داشتن نشانه بر صدق مدعی نبوت را متوقف بر ایمان آوردن افراد دانست.

مفاد دلیل مذکور این است که تا نشانه‌ای از طرف خداوند بر صدق مدعی نبوت نباشد، افراد نمی‌توانند اطمینان به صدق او پیدا کنند. و ارائه معجزه توسط مدعی نبوت، نشانه‌ای است بر صدق او. مبنای این دلیل، حکیم بودن خداوند است. یعنی خداوند حکیم هیچگاه قدرت بر انجام معجزه که نشانه نبوت است را به شخص دروغگو که مدعی نبوت است نمی‌دهد، زیرا چنین کاری قبیح است و خداوند حکیم محال است کار قبیح انجام دهد. صحت این استدلال هرگز متوقف بر باور و عدم باور افراد نمی‌باشد.

ثانیاً: اگر ایمان شخصی به مدعی نبوت متوقف بر ایمان عده‌ای قبل از او باشد، ایمان آن عده نیز متوقف بر ایمان عده‌ای دیگر و یا ایمان همان شخص اول می‌باشد؛ زیرا منطقی آن شخص با عده‌ای دیگر

تفاوتی ندارد، پس هرآنچه در ایمان آن شخص شرط است در ایمان عده‌ای دیگر باید شرط باشد. در این صورت در فرض اول تسلسل و در فرض دوم دور لازم می‌آید. و حلّ مشکل به این است که از نظر عقلی و منطقی ایمان هرکس - چه اولین نفر باشد یا نباشد - متوقف بر حصول اطمینان و علم عادی برای او است و با دیدن نشانه و معجزه، اگر عنادی در کار نباشد اطمینان لازم به دست خواهد آمد.

ثالثاً: شبهه نویسنده برخلاف واقعیت خارجی است، زیرا ساحران دربار فرعون، به صرف مشاهده صحنه تحدی و عجز آنان از غلبه بر کار حضرت موسی عليه السلام، به او ایمان آوردند و حتی تمام خطرات را نیز تحمل کردند؛ و صبر نکردند تا دیگران ایمان بیاورند. سرّ و نکته اساسی هم که در آن نهفته است و نویسنده و بعضی دیگر از آن غفلت ورزیده‌اند - و بعداً هم گفته خواهد شد - این است که حقیقت معجزه که خرق اسباب عادی است و خرق عادت بودن آن هم با کارشناس فن معلوم می‌شود، جز با سیر معنوی و روحانی و اشراف بر عالم ماده و اسباب عادی و قدرت تصرف در آن امکان ندارد و بر این اساس هم می‌توان گفت قدرت بر معجزه برای شخص دروغگو که گرفتار و محبوس در عالم ماده و خواسته‌های نفسانی است امری محال می‌باشد، نه اینکه امر ممکن باشد که اعطای آن از سوی خداوند به چنین شخصی کاری قبیح باشد و با حکمت الهی سازگار نباشد. و از این رو بود که ساحران با اینکه به خداوند اعتقاد نداشتند چه رسد

به حکمت او، با مشاهده اژدها شدن عصا ایمان آوردند و گفتند: «انا الی ربنا منقلبون.»

تأیید مدعی نبوت توسط خداوند با اعطای معجزه به او

۳- نویسنده سپس به سومین پیش فرض - به زعم خود - اثبات نشده دلیل مذکور پرداخته و می‌گوید:

«این استدلال در قالب یک قیاس استثنائی اقامه شده است به این شکل:

الف: اگر خدا قدرت معجزه را به مدعی دروغین نبوت بدهد، با این کار در حقیقت او را تأیید کرده است. ب: محال است خداوند دروغگو را تأیید کند. و در نتیجه: خداوند هرگز قدرت معجزه را به مدعی دروغین نبوت نمی‌دهد و این بدان معنا است که انجام معجزه توسط یک مدعی نبوت نشانه صدق اوست.»

نویسنده، مقدمه اول استدلال مذکور را مورد خدشه قرار داده و می‌گوید:

«اما مقدمه اول این استدلال (الف) که گزاره شرطی است از کجا آمده و دلیل آن چیست؟ کدام استدلال منطقی اثبات می‌کند که دادن قدرت معجزه به دروغگو (توسط خداوند) به معنای تأیید و تصدیق او و مدعای اوست؟»

او سپس می‌گوید:

«در استدلال فوق، مدعای اصلی که باید اثبات شود، به عنوان مقدمه به کار

گرفته شد و این یعنی مصادره به مطلوب.»

پاسخ این قسمت از شبهه نویسنده این است که:

اولاً: او منکر یک امر ضروری و بدیهی شده است؛ زیرا با یک نگاه اجمالی و سطحی بدیهی است که دادن معجزه به مدعی کاذب به معنای تأیید اوست، زیرا کسی که به دروغ ادعای نبوت دارد و خود را مرتبط با خداوند معرفی می‌کند، اگر خداوند قدرت اعجاز را به او بدهد او به وسیله آن، ادعای دروغین خود را ثابت می‌کند، و در این صورت خداوند فرد فریبکاری را تأیید کرده است.

اما با نگاه تفصیلی و دقیق باید گفت: فرق جوهری بین معجزه و سحر و جادو این است که - همانطور که مکرر گفته شد - معجزه نوعی تصرف با اراده نفسانی و اشاره عقلانی و یک نوع فاعلیت عقلی؛ یعنی بدون ابزار مادی است، برخلاف سحر و جادو و طبعاً کسی که به عالم مافوق طبیعت راه نیافته است محال است بتواند چنین تصرف عقلانی و غیرمادی را انجام دهد. و مدعی کاذب که از بعد نظری از مرتبه وهم و خیال عبور نکرده و از بعد عملی نیز گرفتار امیال خویش و انسانی خاکی است چگونه می‌تواند اعجاز کند؟ جمع بین این دو امر به منزله جمع بین نقیضین است بنابراین، آنچه در کلمات اهل کلام دیده می‌شود که اگر مدعی کاذب اعجاز نماید با حکمت و هدایت پروردگار سازگار نیست محل تأمل و نظر است، زیرا اساساً و به حسب مقام ثبوت مدعی کاذب نمی‌تواند چنین کاری کند تا اگر کرد با حکمت و هدایت حق تعالی منافی باشد. پس در واقع این قیاس که: «اگر خدا قدرت

معجزه را به مدّعی دروغین نبوّت بدهد، با این کار او را تأیید کرده است»، «لکن محال است خداوند مدّعی دروغین را تأیید کند»، «پس خداوند معجزه را به مدّعی دروغین نبوّت نمی دهد» با توجه به نکته‌ای که گفته شد مفادش این است که: «اگر خداوند مدّعی دروغین نبوّت را توانا سازد که به صرف اراده نفسانی و اشاره عقلی و بدون ابزار مادی کاری خارقالعاده انجام دهد خداوند بین دروغ گویی او و تصرف عقلانی اش جمع کرده است»، «و لکن جمع بین دروغ گویی و تصرف عقلانی امری محال است»، «پس خداوند مدّعی دروغین نبوّت را چنان توانایی نمی دهد.»

و ثانیاً: او مقدمه و نتیجه را در قیاس استثنائی مذکور یکی دانسته و خیال کرده است که در آن مصادره به مطلوب شده است، درحالی که نتیجه در آن قیاس با مقدمه آن یکی نیست، بلکه اولاً: آن نتیجه جزء و شرط قضیه شرطیه‌ای است که در مقدمه اول قیاس مذکور است و جزء مقدمه غیر از خود مقدمه است.

و ثالثاً: نتیجه قیاس قضیه‌ای سالبه است و آن جزء از آن مقدمه قضیه موجب است. بنابراین نتیجه آن قیاس در آن قیاس به عنوان مقدمه گرفته نشده است تا نتیجه، مصادره به مطلوب باشد. و به عبارتی واضح تر مفاد مقدمه این است که «دادن قدرت معجزه به مدّعی دروغین نبوّت تأیید او می باشد». و مفاد این مقدمه به اضافه مقدمه دیگر یعنی «تأیید مدّعی کاذب از طرف خدای حکیم محال است» این است که «خداوند هرگز

قدرت معجزه را به مدعی دروغین نبوت نمی دهد»، زیرا لازمه آن، تأیید دروغگویی او می باشد، و چون چنین کاری قبیح است و خداوند حکیم کار قبیح انجام نمی دهد، پس دادن قدرت معجزه به مدعی نبوت، نشانه صدق او می باشد. و گویا مستشکل با منطق آشنائی ندارد، زیرا در تعریف و توضیح قیاس استثنائی گفته اند: «انه الذی تكون النتيجة او نقيضها المذكورة فيه بالفعل. و يستحيل ان تكون النتيجة جزءاً من قياس منتج لها على أنها مقدمة مستقلة بنفسها لانه يكون مصادرة على المطلوب الاول فلا بد و ان يكون جزءاً من مقدمة و هي بنفسها قضية». ^(۱) یعنی قیاس استثنائی آن است که نتیجه یا نقيض آن در آن قیاس بالفعل ذکر شود. درحالی که محال است نتیجه قیاس به عنوان مقدمه مستقل جزئی از همان قیاسی باشد که آن نتیجه را ثابت می کند، چون در این صورت مصادره به مطلوب خواهد بود. پس به ناچار باید نتیجه جزئی از مقدمه قیاس باشد که آن مقدمه خود یک قضیه می باشد. بنابراین نویسنده مذکور نه تصور صحیحی از قیاس استثنائی دارد و نه مورد مصادره به مطلوب را می داند و طبق برداشت او باید تمام قیاسهای استثنائی مستلزم مصادره باشند و اساساً باید سفره این گونه قیاسها را از منطق و محاورات برچید.

۱- الجوهر النضید، ص ۱۷۵.

زمینهٔ عقلی صدور معجزه

نویسنده در ادامهٔ همین شبهه می‌گوید:

«ممکن است بگویید: از آنجاکه انجام معجزه توسط مدّعی دروغین نبوّت باعث می‌شود که عده‌ای از مردم ادّعی او را باور کنند و به گمراهی کشیده شوند، اگر خداوند قدرت معجزه را به مدّعی دروغین نبوّت بدهد، درحقیقت خودش عامل و باعث گمراهی مردم شده است و چون خداوند هرگز نمی‌خواهد کسی را گمراه کند، پس قدرت معجزه را به مدّعی دروغین نبوّت نمی‌دهد.»

نویسنده در نقد استدلال فوق می‌گوید:

«مقدمهٔ اول آن فاقد دلیل است. به چه دلیل باید بگوییم: اگر انجام معجزه توسط یک مدّعی دروغین نبوّت باعث گمراهی عده‌ای از مردم شود، مقصود عامل اصلی آن خدا است و درحقیقت خدا خودش آنها را گمراه کرده است؟ خداوند شیطان را آفریده و به او قدرت داده است تا انسان‌ها را وسوسه کند، فریب دهد و به گمراهی بکشاند (و البته همین قدرت را به خیلی از انسان‌های دیگر نیز داده است). حال آیا در اینجا این خدا است که مردم را فریب داده و گمراه کرده است؟»

نویسنده در پاسخ به سؤال خود می‌گوید:

«مطابق تفکر اسلامی پاسخ این سؤال منفی است، زیرا خدا به انسان عقل (فطرت و وجدان) هم داده است و انسان با داشتن این سرمایهٔ الهی - که در تفکر

دینی حجت و رسول باطنی نامیده می‌شود. می‌تواند در برابر وسوسه و فریب شیطان و یا شیطان‌نماها بایستد. همین سخن را در مورد مواجهه آدمیان با معجزات مدعیان نبوت نیز می‌توان تکرار کرد. وقتی یک مدعی نبوت برای اثبات صدق مدعای خود معجزه‌ای انجام می‌دهد، مخاطبان می‌توانند از او بپرسند که انجام این معجزه چگونه و مطابق کدام دلیل عقلی و منطقی صدق مدعای تو (مبنی بر نبوت) را اثبات می‌کند؟»

در پاسخ به نقد نویسنده نسبت به مقدمه اول می‌گوییم:
اولاً: چنان‌که قبلاً در رابطه با تفاوت جوهری معجزه و سحر و جادو گفته شد، عقل حکم می‌کند که محال است معجزه به دست شخص غیرمرتبط با خداوند و مبادی عالیّه مافوق الطبیعه انجام گیرد، زیرا صدور معجزه عقلاً متوقف است بر رسیدن صاحب معجزه به مقام قرب کامل به خداوند و عبور از عالم طبیعت و مثال و وصول به عالم عقول. و تشخیص آن، گاه با خواص و کارشناسان مربوطه و گاه با عقول همگانی است، همان‌طور که عقل حکم عدل در تمیز و جدا نمودن حقایق از اباطیل است.

وثانیاً: بر فرض اینکه امکان معجزه توسط شخص دروغگو را بپذیریم در صورتی که خداوند توسط چنین شخصی معجزه را محقق سازد و راهی برای شناخت بطلان ادعای او فراروی انسان قرار ندهد قهراً گمراه شدن افراد به حق تعالی استناد می‌یابد و این امری است که با

حکمت و هدایت الهی سازگار نیست. از اینروست که خداوند هرچند شیطان را از روی مصلحت و حکمت آفریده است ولی برای جلوگیری از اغوای او هم حجت درونی را که عقل است در نهاد انسان قرارداده، و نیز حجت بیرونی را که شرع است به مدد آن فرستاده است و این دو حجت درونی و بیرونی اغوای شیطان را تمیز می‌دهند و اغوای او گاه بدیهی و شفاف و گاه نظری است که احتیاج به کسب و شفاف‌سازی دارد و با سرمایه‌های اولیه اندیشه عقلانی و دینی می‌توان آن را بازشناخت. و در مورد معجزه هم امر به همین منوال است که گاه تشخیص آن روشن و بدیهی و گاه نظری و محتاج به تأمل و کنکاش است که در این صورت توسط کارشناس مورد نظر شناسایی شده و دیگران هم با اعتماد به کارشناس به صحت ادعای مدعی نبوت اطمینان می‌یابند.

پاسخ به شبهه فریب مردم توسط مدعیان دروغین

مطلب فوق را نمی‌توان چنین نقض کرد که در طول تاریخ افرادی بوده‌اند که به دروغ مدعی نبوت شده‌اند و بسیاری از مردم را فریب داده‌اند. زیرا فریب مردم مستند به عمل خارق‌العاده‌ای نبوده که فرضاً آنان انجام داده باشند، بلکه مدعیان دروغین نبوت با حيله‌ها و نیرنگها توانسته‌اند بعضی از مردم را فریب دهند.

دو مغالطه نویسنده

۱- نویسنده با توجه به این اشکال - که در صورت دادن معجزه از طرف خداوند به شخص فریبکار، این خداوند است که مسئول فریب مردم است - در صدد پاسخ به آن برآمده و می گوید:

«ممکن است بگویید: بالاخره عده‌ای از مردم عوام و ساده لوح در اثر ضعف قوه تعقل و استدلال (که ضعفی غیر ارادی و غیر اختیاری است) ممکن است فریب معجزه را بخورند. در چنین مواردی چه می توان گفت؟»

سپس در پاسخ به این اشکال می گوید:

«اما پاسخ من این است که باز هم نمی توان خدا را مسئول فریب خوردن آنها دانست. در اینجا نیز باید بگوییم: مدعی دروغین با سوء استفاده از قدرت انجام معجزه آنها را فریب داده و مرتکب ظلم و گناه شده است.»

او سپس می گوید:

«مثل جنایت‌ها و ظلم‌هایی است که صاحبان قدرت مرتکب می شوند. قدرتمندان با قدرتی که خدا به آنها داده است ظلم و جنایت می کنند. آیا در اینجا می توان گفت: که خدا مرتکب ظلم و جنایت شده است؟»

از آنچه گفته شد پاسخ این مغالطه نویسنده روشن می شود. داستان اینکه خداوند به افرادی قدرت می دهد و آنها از آن سوء استفاده کرده و

ظلم و جنایت می‌کنند، غیر از داستان دادن قدرت معجزه به مدعیان دروغین نبوت است؛ زیرا قدرتمندان می‌توانند با قدرت اعطایی خداوند کارهای خوب و مثبت انجام دهند ولی با سوء اختیار قدرت خود را صرف در ظلم و جنایت می‌کنند؛ و از اینرو ظلم و جنایت هم مستند به آنها است اما مدعی دروغین نبوت اگر - بر فرض محال - قدرت معجزه داشته باشد جز فریب مردم و گمراه کردن آنان کار دیگری مترتب بر قدرت انجام معجزه نمی‌کند؛ زیرا فرض بر این است که به دروغ و حيله، مدعی نبوت شده است و دادن معجزه به او قهراً به گمراه کردن مردم می‌انجامد و از اینرو هم این گونه گمراهی به حق تعالی استناد می‌یابد زیرا معجزه امری خارق‌العاده است و خارج از طاقت بشر است و بدیهی است دادن امری که از طاقت بشر خارج است به شخصی که مدعی دروغین نبوت است دادن تیغ در کف زنگی مست است که امکان مقابله با آن برای عموم انسانها وجود ندارد و از توان آنها بیرون است و طبعاً گمراه کردن مردم به وسیله آن، به خداوند مستند می‌گردد. آری اگر آوردن بدیل معجزه برای مردم امکان داشته باشد گمراه کردن به اتکای آن به خداوند استناد نمی‌یابد ولی با این فرض دیگر معجزه، معجزه یعنی امر خارق‌العاده نخواهد بود و این نکته‌ای است که در ظلم ظالمان و قدرتمندان جاری نیست زیرا مقابله با ظلم ظالم خارج از طاقت بشر نیست زیرا ظالم را می‌توان در سرآغازی که هنوز قدرت پیدا نکرده است از ظلم و زورگویی بازداشته و

کوتاهی کردن از مقابله با وی او را ستبر و توانا می‌سازد. علاوه بر اینکه پس از توانایی او نیز در غالب موارد می‌توان با او مقابله کرده و وی را از ظلم بازداشت.

۲- وی با قبول اینکه معجزه توسط مدعی دروغین نبوت ممکن است بعضی از مردم ساده لوح را فریب دهد، می‌گوید: «از اینها گذشته مگر فقط معجزه است که باعث فریب خوردن و گمراه شدن مردم می‌شود؟ اعمال شگفت‌انگیز مرتاضان نیز بسیاری از آدمیان را فریب داده است.»

نویسنده در پاسخ اشکال فرضی خودش در مغالطه فوق می‌گوید: «ممکن است بگویید که اعمال شگفت‌انگیز مرتاضان نباید موجب فریب خوردن مردم شود، زیرا اعمال آنها بلامعارض نیست و افراد دیگری نیز پیدا می‌شوند که بتوانند کارهای آنها را انجام دهند.» در پاسخ به این مغالطه گفته می‌شود:

اولاً: کار مرتاض که اکتسابی و قابل تعلیم و تعلم است قابل معارضه است، زیرا او در سیطره بر عالم ماده هرگز همپای پیامبر که قرب تام به حق تعالی پیدا کرده و سیطره و نیرویی اتم و اکمل بر تصرف عالم دارد نخواهد بود.

ثانیاً: چون کار مرتاضان به دلیل اکتسابی بودن آن قابل معارضه است از این جهت اگر مرتاضان با اعمال شگفت‌انگیز خود موجب فریب و

گمراهی مردم شوند، نمی‌توان این گمراهی را به خداوند نسبت داد، بلکه به سوء اختیار آنان منتسب است. اما قدرت معجزه که امری اکتسابی و قابل یادگیری نیست و تنها باید از طرف خداوند و خارج از نظام اسباب و مسببات مادی و عادی به کسی داده شود، اگر به مدّعی دروغین نبوّت داده شود، مستقیماً به خداوند نسبت داده می‌شود و برخلاف حکمت و عدالت خداوند می‌باشد. و به عبارتی دیگر می‌توان گفت که اعجاز و کار غیر عادی مرتاض حقیقی از یک سنخ است، منتهی معجزه به دست کسی صورت می‌گیرد که در این قوه و کمال از تمام هم‌عصران خود برتر است و لذا کسی نمی‌تواند با او معارضه کند و لذا او پیامبر است و کسی دیگر غیر از او هم نامعقول است پیامبر باشد؛ ولی مرتاض ممکن است هم طراز یا برتر از او باشد، و نیز مرتاض مدّعی نبوّت نیست. و شما نمی‌توانید حتی یک مورد نشان دهید که مرتاض حقیقی - و نه رمّال و سحّار - مدّعی نبوّت بوده باشد. البته این معنا به لحاظ مرحله ثبوت است؛ اما این که در مقام اثبات مرتاض حقیقی و غیر حقیقی کدامند سخن دیگری است.

و ثالثاً: معجزه‌ای که نبوّت با آن اثبات می‌گردد تنها معجزه فعلی و تصرف عقلانی در ظاهر عالم مثل اژدها کردن عصا و شق القمر و مانند آن نیست، بلکه علاوه بر آن، معجزه قولی نیز لازم است که همان ابراز علوم و معارف بلندی است که از افق فکر بشری بیرون است، هرچند پس از عرضه آن بر عقول بشر، آن عقول آنها را تصدیق می‌نمایند و

هرگز شخص مرتاض نمی‌تواند علوم و معارفی به بلندای علوم و معارف مورد نیاز بشری در همه ابعاد عرضه دارد تا از آن طریق مردم را در دام ادعای دروغین و اغواگری خود گرفتار کند. علاوه بر اینکه برفرض داشتن چنین عرضه‌ای دیگر این اغواگری نیست بلکه عین هدایت است.

منتسب بودن کار خارق‌العاده به اراده الهی

نویسنده سپس می‌گوید:

«اما سؤال مهم و اصلی درست همین جاست که: به چه دلیل باید بگوییم اگر یک مدعی نبوت عمل شگفت‌انگیزی انجام داد که هیچکس نتوانست مثل آن را انجام دهد، صدق مدعایش اثبات می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال نمی‌توان دلیل مورد بحث را مطرح کرد.»

پاسخ این سؤال هم با نکته‌ای که اخیراً ذکر شد روشن است زیرا معجزه همان تصرف عقلانی و بدون ابزار مادی همراه با ادعای نبوت است و آنچه در اثبات نبوت کارایی دارد معجزه به هر دو قسم فعلی و قولی آن می‌باشد. بنابراین اگر مدعی نبوت عمل شگفت‌انگیزی را انجام داد که دیگران از انجام آن عاجز می‌باشند پس معلوم می‌شود که قدرت او اکتسابی و قابل یادگیری نبوده است و تنها به خاطر ارتباط با خداوند و طبعاً خارج از نظام اسباب و مسببات عادی می‌باشد، و چنین قدرتی تنها در اختیار خداوند است. و اگر خداوند فرضاً چنین قدرتی

را به مدعی دروغین نبوت اعطا نماید موجب گمراهی و فریب مردم شده است، در صورتی که او به خاطر داشتن دو صفت حکمت و عدالت منزّه از چنین کاری می‌باشد. پس انجام معجزه می‌تواند مدعای مدعی نبوت را اثبات نماید.

نقش دلیل حکمت و عدالت خداوند در اثبات مدعا

نویسنده سپس به چهارمین پیش فرض - به قول خود - اثبات نشده دلیل اثبات صدق مدعی نبوت از راه معجزه پرداخته و می‌گوید:

«فرض کنیم انجام معجزه توسط یک مدعی دروغین نبوت باعث شده است تا عده‌ای از مردم سخن او را باور کنند و ایمان بیاورند. می‌توان پرسید که آیا این باور و ایمان از مجرای علمی و معرفتی و با اقامه دلیل عقلی و منطقی حاصل شده است یا صرفاً از مجرای علی و معلولی و در اثر تأثیری است که آن عمل شگفت‌انگیز بر روح و روان آن افراد گذاشته است؟

در اینجا هر دو حالت را بررسی می‌کنیم:

۱- اگر حالت اول درست باشد، سؤال می‌کنیم که آن برهان یا دلیل عقلی - که دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت را اثبات می‌کند و مردم نیز به واسطه همان برهان، معجزه را نشانه صدق مدعی دانسته‌اند - کدام است؟ مسلم است که اگر در پاسخ به این سؤال همان دلیلی را بیاوریم که اکنون در حال نقد و بررسی آن هستیم، مرتکب دور و مصادره به مطلوب شده‌ایم. اما اگر واقعاً دلیل مستقل دیگری در اینجا وجود دارد - که موجب ایمان آوردن مردم شده است - چرا به جای طرح آن

دلیل به دلیل مورد بحث متوسل شده‌ایم؟ آیا این به معنای گذاشتن لقمه در دهان از پشت سر نیست؟»

با توجه با آنچه گذشت که اساساً دروغ‌گویی و توان معجزه محال عقلی است و نیز با توجه به دلیل حکمت و عدالت خداوند که متکلمین اقامه کرده‌اند محال است خداوند حکیم و عادل به شخص دروغگو و فریبکار که به دروغ مدعی نبوت شود، قدرت معجزه دهد. اکنون در جواب او می‌گوییم: حالت اول که نویسنده فرض کرده است، یعنی ایمان مردم ناشی از دلیل عقلی باشد، ممکن و بدون اشکال است. و دلیل عقلی که دلالت معجزه بر صدق نبوت را اثبات می‌کند بنا بر نظر متکلمین اسلامی همان دلیل حکمت و عدالت خداوند است. و بنا بر نظر تحقیقی، محال بودن صدور معجزه از مدعی دروغین نبوت می‌باشد. بلی حوزه دلیل اول، موردی است که وجود خداوند حکیم و عادل در رتبه اول ثابت شده باشد. پس از اثبات خداوند حکیم و عادل و اعتقاد به او، عقل می‌گوید: دادن قدرت معجزه از طرف خداوند به مدعی دروغین نبوت بر فرض امکان آن عقلاً قبیح است و صدور کار قبیح از خدای حکیم و عادل محال است. کجای این استدلال مصادره به مطلوب است؟

مصادره به مطلوب در جایی است که تمام دلیل یا بعضی از مقدمات آن با مدعا یکی باشد؛ و در اینجا مدعا: «دلالت معجزه بر صدق ادعای نبوت است» و دلیل آن از دو مقدمه تشکیل شده است: یکی «قبیح بودن

دادن قدرت معجزه به مدعی دروغین نبوت» که موجب گمراهی مردم می‌شود. و دیگری «محال بودن صدور امر قبیح از خدای حکیم و عادل». البته اگر برای کسی اصل وجود خداوند یا حکمت و عدالت او ثابت نشده و به آن ایمان نداشته باشد، دلیل مذکور کارایی ندارد؛ بنابراین دلیل مذکور - که یک دلیل عقلی و منطقی است - نه مصادره به مطلوب و دور است، و نه از قبیل لقمه را از پشت سر بر دهان گذاشتن می‌باشد.

تأثیر کارهای شگفت‌انگیز در نوع مردم

اما نویسنده در مورد حالت دوم که فرض کرده است، می‌گوید:

۲- «اگر گرایش و ایمان مردم به مدعی نبوت (پس از دیدن معجزه) ناشی از تاثیرات روانشناختی‌ای باشد که دیدن معجزه بر روح و روان آنها گذاشته است، برهان مورد بحث ناتمام از آب درمی‌آید. زیرا همان‌طور که پیش از این توضیح دادم، می‌توان گفت: که با وجود قوه عقل و اندیشه در انسان، چنانکه مدعی دروغین نبوت با انجام معجزه موجب فریب خوردن و گمراه شدن عده‌ای از مردم شود، مسئولیت این گمراهی به عهده خدا نیست و بنابراین محذور عقلی پیش نمی‌آید و حکمت خدا زیر سؤال نمی‌رود.»

پاسخ این بخش از سخنان نویسنده از آنچه اندکی پیش درباره حقیقت معجزه و امتناع صدور آن از شخص دروغگو و بر فرض امکان آن منافات داشتن آن با حکمت خداوند گفته شد روشن می‌گردد.

آیا همهٔ انسانها می‌توانند مخاطب مستقیم خداوند باشند؟

نویسنده پس از اینکه شبهات خود را در دو محور مذکور - یعنی اصل وقوع معجزه و امکان پی بردن به آن، و نیز دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت - به پایان می‌برد، در یک جمع بندی می‌گوید:

«به نظر می‌رسد که راهی مطمئن و قطعی برای پی بردن به واقعیت و صدق مدعی افرادی که ادعای پیامبری می‌کنند، وجود ندارد. اگر خداوند می‌خواست پیامبرانی به سوی بشر بفرستد، لاجرم راهی برای حل این مسأله قرار می‌داد، ولی گویی چنین راهی وجود ندارد. پس (حداقل به احتمال قوی) ارسال رسل واقعیت ندارد. من برای تقویت مدعی خودم، این پرسش را مطرح می‌کنم که: اگر خداوند می‌خواست انسان‌ها را به راهی خاص هدایت کند، آیا بهتر و حکیمانه‌تر نبود با همهٔ انسانها (در حد توان و ظرفیت آنها) ارتباط برقرار می‌کرد و همان‌گونه که پیامبران را (بنا به فرض) مورد عنایت و توجه و تربیت خاص خود قرار داد، با دیگران نیز همین گونه رفتار می‌کرد؟ آیا این روش، ضمن این‌که عادلانه‌تر و حکیمانه‌تر بود، موفق‌تر از آب در نمی‌آمد؟.»

در پاسخ به آخرین شبههٔ نویسنده دو نکته یادآوری می‌شود:

۱- راهی که خداوند برای اثبات نبوت پیامبران قرار داده است همان راهی است که برای اثبات وجود و صفات خودش قرار داده است؛ و آن، همان راه عقل و دلیل متکی بر آن می‌باشد. بدیهی است نمی‌توان وجود

خداوند و نیاز مردم به نبوت را از راه نقل ثابت نمود؛ زیرا استناد به نقل یعنی قول خداوند و یا پیامبرانش قبل از ثبوت اصل آنها، دور باطل و مصادره به مطلوب است.

این که نویسنده می‌گوید: «اگر خداوند می‌خواست پیامبرانی به سوی بشر بفرستد ناگزیر راهی برای حلّ این مسأله قرار می‌داد»، اگر مقصودش راه عقلی است که انسانها با عقل خودشان مسأله نبوت و نیاز بشر به آن را حل کنند، در جواب او گفته می‌شود: همان گونه که ذکر شد - خداوند راه عقلی را با دادن قدرت اندیشه و تعقل و استدلال به انسانها نمایانده است؛ و انسانها همان‌گونه که اصل وجود خدا و صفات او را با دلیل عقلی می‌فهمند، نیاز به نبوت و ارسال رسل را نیز با همان دلیل عقلی می‌فهمند. و اگر مقصودش راه غیر عقلی است که با نقل و ارتباط با وحی و شریعت به دست می‌آید، راهی است مستلزم دور باطل و مصادره به مطلوب.

لازم به ذکر است: راهی که برای اصل ضرورت نبوت و نیز دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت ذکر شد و در پاسخ به شبهات نویسنده از آن استفاده شد نیز راهی عقلی است که بدون نیاز به ادله نقلی بر مدعی ما دلالت می‌کند.

۲- نکته دوم این که نویسنده، موضوع نبوت و ارتباط با وحی را در حدّ ارتباط دو انسان با یکدیگر تنزل داده است و تصور می‌کند که ارتباط همه انسانها با خداوند و تلقی وحی از او به همین سادگی و یا

گزافی است و بدون در نظر گرفتن روابط وجودی و حقیقی مراتب هستی می‌باشد؛ و گمان می‌کند همه انسانها ظرفیت و قابلیت تلقی وحی را دارا هستند. در صورتی که چنین نیست و هر کسی به چنین صلاحیتی نمی‌رسد. شرایط زیادی از نظر خانوادگی و اصلا ب آباء و ارحام مادران و نظایر اینها - که در جای خود گفته شده است - باید جمع شوند تا فردی لیاقت و صلاحیت ارتباط با عالم غیب را پیدا کند و حقایق غیبی برای او منکشف شود و چنین شرایطی در هر زمان و هر مکانی وجود ندارد. پس راه حل نویسنده که می‌گوید: «آیا بهتر و حکمیانه‌تر نبود (خداوند) با همه انسانها (در حدّ توان و ظرفیت آنها) ارتباط برقرار می‌کرد» راه حلّی عامیانه و غیر واقع بینانه است.

و به عبارتی دیگر می‌توان گفت: خداوند یک ارتباط تکوینی قیومی با موجودات دارد که به این لحاظ ارتباط او با همه موجودات یکسان است. و یک ارتباط هدایتی با موجودات صاحب اختیار مانند جنّ و انس دارد که آنها را به کمال مطلوب و ممکن آنها برساند. این ارتباط به دو گونه است: یکی از راه عقل است که به این موجودات عطا نموده است، که البته عقل هم به لحاظ ادراک امری تشکیکی و دارای درجات و مراتب است و از این راه خداوند با همه عاقلان در حدّ ظرفیت آنان ارتباط دارد. و دیگری از راه شرع، که برترین مرتبه از عقل صاعد بشری است که راهنمای عقل همگانی است. و ارتباط تشریحی حق تعالی با انسان با این عقل همگانی نمی‌باشد، بلکه با صاحب عقل

صاعد است. و بین این دو عقل تفاوت زیادی از نظر کمال و نقص وجود دارد.

بنابراین با بیان دو نکته مذکور، واهی و بی اساس بودن ادعای نویسندگان که می گویند: برای پی بردن به حقیقت و صدق مدعای افرادی که ادعای پیامبری می کنند واهی وجود ندارد، به خوبی روشن خواهد شد.

والحمد لله اولاً و آخراً

کتابهای منتشر شده فقیه عالیقدر آیت الله العظمی منتظری رحمته الله علیه

● کتابهای فارسی:

- ۱- درسهایی از نهج البلاغه (۷ جلد)
- ۲- خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۳- از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو)
- ۴- اسلام دین فطرت
- ۵- موعود ادیان
- ۶- مبانی فقهی حکومت اسلامی (۸ جلد)
 - جلد اول: دولت و حکومت
 - جلد دوم: امامت و رهبری
 - جلد سوم: قوای سه گانه، امر به معروف، حسبه و تعزیرات
 - جلد چهارم: احکام و آداب اداره زندانها و استخبارات
 - جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی و اخلاق کارگزاران ...
 - جلد ششم: منابع مالی حکومت اسلامی
 - جلد هفتم: منابع مالی حکومت اسلامی، فیه، انفال
 - جلد هشتم: احیاء موات، مالیات، پیوستها، فهارس
- ۷- رساله توضیح المسائل
- ۸- رساله استفتائات (۳ جلد)
- ۹- رساله حقوق
- ۱۰- پاسخ به پرسشهای دینی
- ۱۱- احکام پزشکی
- ۱۲- احکام و مناسک حج
- ۱۳- احکام عمره مفرده

- ۱۴- معارف و احکام نوجوان
 ۱۵- معارف و احکام بانوان
 ۱۶- استفتائات مسائل ضمان
 ۱۷- حکومت دینی و حقوق انسان
 ۱۸- مجازاتهای اسلامی و حقوق بشر
 ۱۹- مبانی نظری نبوت
 ۲۰- معجزة پیامبران
 ۲۱- هماورد خواهی قرآن
 ۲۲- سفیر حق و صغیر وحی
 ۲۳- جلوه‌های ماندگار (پند، حکمت، سرگذشت)
 ۲۴- فراز و فرود نفس (درس‌هایی از اخلاق- شرحی بر جامع‌السعادات)
 ۲۵- ستیز با ستم (بخشی از اسناد مبارزات آیت‌الله العظمی منتظری) (۲ جلد)
 ۲۶- کتاب خاطرات (۲ جلد)
 ۲۷- کتاب دیدگاهها (۳ جلد)
 ۲۸- انتقاد از خود (عبرت و وصیت)
 ۲۹- درس گفتار حکمت (شرح منظومه) (۲ جلد)
 ۳۰- مبانی مردم سالاری در اسلام (ترجمه کتاب نظام الحکم فی الاسلام)

● کتابهای عربی:

- ۳۱- دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية (۴ جلد)
 ۳۲- کتاب الزکاة (۴ جلد)
 ۳۳- دراسات في المكاسب المحرمة (۳ جلد)

- ٣٤- نهاية الأصول
- ٣٥- محاضرات في الاصول
- ٣٦- نظام الحكم في الإسلام
- ٣٧- البدر الزاهر (في صلاة الجمعة والمسافر)
- ٣٨- كتاب الصلاة
- ٣٩- كتاب الصوم
- ٤٠- كتاب الحدود
- ٤١- كتاب الخمس
- ٤٢- كتاب الإجارة والغصب والوصية
- ٤٣- التعليقة على العروة الوثقى
- ٤٤- الأحكام الشرعية على مذهب أهل البيت عليهم السلام
- ٤٥- مناسك الحج والعمرة
- ٤٦- مجمع الفوائد
- ٤٧- من المبدأ إلى المعاد (في حوار بين طالبين)
- ٤٨- الأفق أو الآفاق (في مسألة الهلال)
- ٤٩- منية الطالب (في حكم اللحية والشارب)
- ٥٠- رسالة مفتوحة (رداً على دعايات شنيعة على الشيعة و تراثهم)
- ٥١- موعود الأديان
- ٥٢- الإسلام دين الفطرة
- ٥٣- نظام الحكم الديني و حقوق الإنسان
- ٥٤- رسالة الحقوق في الإسلام

